

قرآن مبین

(۴۷)

سوره شعراء

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

سوره شعراء

الصَّادِق (ع): مَنْ قَرَأَ سُورَةَ الطَّوَّاسِينِ الثَّلَاثَةَ فِي لَيْلِهِ الْجُمُعَةِ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَفِي جِوَارِ اللَّهِ وَكَفَّنِهِ وَ لَمْ يُصَبِّهِ فِي الدُّنْيَا
بُؤْسٌ أَبَدًا وَ أُعْطِيَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرْضَى وَ فَوْقَ رِضَاهُ وَ زَوْجَهُ اللَّهُ مِائَةَ زَوْجَةٍ مِنْ حُورِ الْعِينِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۱۲ ثواب الأعمال، ص ۱۰۹

امام صادق (ع): هر کس سه سوره‌ای را که با طس شروع شده است، در شب جمعه بخواند، از اولیاء خدا می‌گردد، و در جوار و در پناه او قرار می‌گیرد، و هیچ‌گاه در دنیا دچار اندوه نمی‌گردد، و در آخرت از بهشت آن‌قدر به او داده می‌شود، که راضی گردد، و خداوند صد همسر از حوریان درشت چشم را به ازدواج او در می‌آورد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم ۱ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲

به نام خدای بسیار مهربان. طسم. این آیه‌های کتابِ روشنگر است.

سوره‌ی شعراء از سوری است که شکی در مکی بودن آن اولاً، و در نزول آن در ابتدای بعثت به جهت کریمه‌ی ۲۱۴: وَ أُنذِرَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نمی‌باشد. تنها برخی از مفسرین آیات انتهایی سوره از آیه‌ی ۲۲۴ (وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ) را غیر مکی می‌دانند.

این سوره از سوره‌هایی است که با حروف مقطعه آغاز می‌شود. گذشت که دانش امثال حقیر درباره‌ی حروف مقطعه به غایت ناقص است؛ چه بهتر که زبان فروگرفته و علمش را به اهلس بسیاریم.

تلک اشاره‌ی به دور است؛ جهت اشاره به دور، تعظیم مشارالیه است. بیان‌گر عظمت آیات قرآن کریم می‌باشد.

واژه‌ی مبین به عنوان صفت برای قرآن کریم بارها در قرآن به کار رفته است. عیناً آیه‌ی اول و دوم این سوره در سوره‌ی قصص نیز آمده است. خوب است اندکی در واژه دقت کنیم. در کتاب مقایس معنا شده است: هو بعد الشيء و انكشافه مرحوم مصطفوی دقت شایسته‌ای در واژه دارند: هو الانكشاف و الوضوح بعد الابهام و الاجمال بواسطة التفريق و الفصل. بهترین معادل در فارسی روشنگر است. اموری که مبهم، مخفی، و پوشیده است را روشن و واضح می‌نماید. وقتی درباره‌ی قرآن به کار رفته است، نشان می‌دهد که اولاً خود روشن است، و ثانیاً روشن‌گر است. چه چیز را روشن و آشکار می‌کند؟ حقایق را. خاصیت ماده پوشاندن و ابهام است. قرآن ابهام هستی را کنار زده، و حقایق را روشن می‌نماید؛ بطن عالم را هویدا می‌کند. شیرازه‌ی هستی که توحید باشد را از دل حوادث عادی نشان می‌دهد. به علاوه که حقیقت حال انسان را نیز بیان می‌کند. اندکی گفته شد، مابقی بر عهده‌ی خواننده.

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۳

مبادا از این که ایمان نمی آورند خود را بفرسای!

بخع در مقایسه چنین معنا شده است: هو القتل و ما داناه من الاذلال و القهر.

سفارشی لطیف از جانب خداوند به محبوبش محمد است. پیامبر مهربان ما ایمان نیاوردن مردم برایش بسیار سنگین بود. آن قدر که جانش به تنگ می آمد. خداوند متعال برای تسلی قلب پیامبر فرمود: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ. حال پیامبر نسبت به مردم به زیبایی در آیه ۱۲۸ سوره ی توبه بیان شد: لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ. پیامبری برایتان آمده که از خودتان است. رنج و اندوه شما بر او سخت و گران است. خواستار شما و دلبسته تان است. آری او نسبت به خدا باوران بسیار مهربان و دلسوز است. این چنین آیات زبان محبت است. برای اهل محبت سرشار از شور و بهجت است.

إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ ۴

اگر بخواهیم از آسمان نشانه ای برایشان می فرستیم، تا فروتنانه بدان گردن نهند.

اگر عده ای در هستی می توانند خدا را باور نکنند، و سرکشانه هر چه می خواهند بکنند، اجازه ای است که خداوند تکویناً در هستی قرار داده است. کریمه بیان می کند که اگر چنین نبود آیه ای از آسمان نازل میشد، تا گردن های ناباوران خاضع گردد. مراد از آیه همان عدم اجازه ی تکوینی در هستی است. مگر نه بزرگترین آیه ی خداوند متعال وجود مبارک پیامبر اکرم است؛ با وجود ایشان ایمان نیاوردند. بنابراین مراد از آیه، اختیاری است که خداوند در این عالم به انسان ها داده است. مراد از اختیار، اختیار مقابل جبر نیست. آن بحثی است مفصل که مرتبط به این کریمه نیست؛ بلکه منظور امکان ناباوری پنداری در هستی است. دقت بفرماید.

مراد از خاضع شدن گردن‌ها، خاشع شدن حقیقی قلب است. روشن است که این تعبیر مجاز است. مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان ۵ احتمال بیان کرده‌اند. به نظر می‌رسد معنا روشن است و جهت آن بروز و ظهور افتادگی در سربه‌زیر شدن است.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ ۝

هیچ پند تازه‌ای از خدای رحمان برایشان نیامد، مگر این‌که از آن رویگردان بودند.

ادامه‌ی حال ناباوران در این کریمه بیان می‌شود. اینان به کلی از حقایق روی‌گردان بودند. مراد از ذکر در کریمه هر آن چیزی است که از خداوند به انسان می‌رسد. مانند انذار پیامبران، الهامات درونی، دعوت فطرت، معارف از لسان اولیاء الهی، و وصف رحمان آمد تا نشان‌دهنده‌ی رحمت عام الهی نسبت به همه‌ی انسان‌ها باشد. مراد از ذکر محدث، پیام جدید نیست، که پیام‌های گذشته را شامل نشود. بلکه مراد هر دریافتی است که به قلب انسان می‌رسد. محدث آمد تا اشاره‌ی روشنی به قرآن کریم باشد. از این جهت که قرآن مصداق تام ذکر است، و آخرین کتاب آسمانی است. در سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲ معادل معنایی همین آیه آمده است: مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ. جهت و نحوه‌ی اعراض اینان در این آیه به وضوح بیان شده است. اینان می‌شنوند اما مشغول امور خود هستند. خود را سرگرم امور دنیا کرده‌اند. آن‌چه اینان بدان مشغولند بازی است، لهو و لعب است.

فَقَدْ كَذَبُوا فَسَيَاتِبُهُمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ٦

بدین ترتیب تکذیب کردند، به زودی اخبار آنچه ریشخند می کردند به آنان خواهد رسید.

مهم ترین خصوصیت اهل عناد در قرآن تکذیب است. در این آیه نیز می فرماید اینان تکذیب کردند. وقتی انکار در کسی نهادینه شد راهش به کلی بر حقیقت بسته می شود. رسیدن اخبار آنچه استهزاء می کردند، در واقع مواجه شدن با نتیجه ی باورها و اعمالشان است. دیر نیست که با هر چه هستند و کرده اند مواجه خواهند شد.

أُولَئِكَ يَرْوُونَ إِلَى الْأَرْضِ كَمَا أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ٧ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ٨

به زمین ننگریستند! چه بسیار گیاهان مفیدی در آن رویانندیم؟ بی گمان در آن نشانه ای است، ولی بیشترشان باور ندارند.

در ادامه یک مورد در قالب استفهام توییحی برای تأمل بیان می گردد. همان طور که مرحوم علامه فرموده اند متعدی شدن یری با الی برای افاده ی معنای نظر کردن و تأمل است. بنابراین مراد دیدن نیست، بلکه تفکر در هستی است. دقت شایسته ای است که ایشان داشته اند رحمة الله علیه.

مراد از زَوْجِ كَرِيمٍ گیاهان متفاوتی است که زیبا و پرفایده هستند. هم حظاً بصری دارند، و هم برای دیگر موجودات پرفایده می باشند.

در خلقت گیاهان نشانه ای برای اهل نظر است، اما اکثر انسان ها نسبت به این امور بی توجه هستند، و به سادگی از کنار آن عبور می کنند. خدایی که گیاه را چنین زیبا و هدفمند آفرید، و در مسیر تکامل هدایت کرد؛ چگونه انسان را بی هدف و رها خلق کرده باشد؟! مشکل انسان این است که تفکر نمی کند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۹

آری پروردگار توست که با عزّت و بسیار مهربان است.

جمع‌بندی آیات ابتدایی سوره‌ی شعراء این کریمه است. پروردگار تو ای پیامبر، بی‌گمان عزیز است؛ اقتضای عزّت او این است که هستی را در مسیر کمال راهبری کند، و در عین حال مقهور نباشد. برای همین رحمت در کنار عزّت آمد. با رحمت خلق را راهبری می‌کند، اما مقهور هستی نیست، بلکه قاهر بر آن است و تفوّق دارد. این دو وصف در جوار هم فواید فکری زیادی دارد که بر اهلش پوشیده نیست.

آیات ۱۰ تا ۶۸:

وَإِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۱۰

آن‌گاه که پروردگارت موسی را ندا داد که نزد قوم ظالم بیا.

از این‌جا داستان برخی از انبیاء گذشته نقل می‌گردد. اکثر آیات سوره‌ی شعراء داستان پیامبران است. داستان انبیاء به اجمال در این سوره بیان می‌شود. در واقع تنها بخش‌هایی از زندگی پیامبران تعریف می‌شود که در جهت مقصود سوره است.

آیاتی در پایان هر بخش سوره تکرار می‌شود، این آیات در واقع گوشواره‌ی تکرار شونده‌ی سوره است: **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ، وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ.** تکرار این آیات نشان می‌دهد که پیام اصلی نقل داستان‌های انبیاء، درک همین آیات است.

ندایی که موسی از جانب خداوند دریافت **أَنْ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ** بود. دریافت که باید سوی قومی بروی که ظالم بودند. دقت کنیم که خداوند این داستان را برای پیامبر تعریف می‌کند: **إِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى؛** ما نیز به برکت وجود ایشان این روایات پیامبران را می‌شنویم.

قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ ۱۱

قوم فرعون، چرا پروا پیشه نمی‌کنند؟

تطبیق قوم ظالم در این آیه مشخص می‌گردد. قوم فرعون همان قوم ظالمی بودند که موسی باید پیششان می‌رفت. اینان پروایی در زندگی نداشتند. هر چه می‌خواستند می‌کردند و باکی نداشتند. وقتی آمد: **أَلَا يَتَّقُونَ،** باید دقتی مضاعف

داشت. تقوای مصطلح، تقوای پس از ایمان است. اکثر استعمال تقوا در قرآن کریم از این قسم است. اما چنین نیست که هر گاه تقوا در آیه‌ای آمد به معنای تقوای اصطلاحی باشد. قوم فرعون اصلاً ایمان به خدا نداشتند که از آن‌ها تقوا خواسته شود. ابتدا باید دعوت به ایمان شوند و بعد از آنان مراعات تقوی خواسته شود. بنابراین تقوا در این آیه به معنای رعایت نکردن اصول ابتدایی انسانی است.

این نکته‌ای مهم در معنا کردن واژگان آشنای نزد ذهن است. در واژگان قرآن ابتدا باید به معنای اصلی توجه داشت، سپس به سیاق کلام دقت کرد، و در انتها به اصطلاح پرداخت. اندکی به مناسبت این کریمه بحث کردیم تا برای اهل دقت توشه‌ای باشد.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ ۱۲

(موسی) گفت: پروردگارا بیم این دارم که تکذیب کنند.

موسی مأمور به فرمانی بسیار دشوار شد. اول این که او تنها بود در برابر فرعون و فرعونیان. دوم این که او فرزندخوانده‌ی فرعون بود. سوم این که او مرتکب قتلی از فرعونیان شده بود و از مصر گریخته بود. طبیعی بود که در جانش بیمناک باشد. به خداوند گفت: من می‌ترسم که مرا باور نکنند و تکذیب کنند.

وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ ١٣

سینه‌ام تنگ می‌شود، و زبانم گویا نیست، پس به سوی هارون فرست (تا یاورم باشد).

دیگر این که اگر مرا نپذیرند و تکذیب کنند، سینه‌ام تنگ شود. مرادش این بود که تکذیب آن‌ها طاقتش را طاق کند و تاب نیاورد. و همین‌طور زبانم به مأموریتی که به من سپرده شده گویا نیست، گشاده نیستم. صراحت در کلام برای ابلاغ مأموریت ندارم. لَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي اعمّ از لکنت در زبان است، به معنای لکنت در ابلاغ پیام است؛ چه موسی لکنت کلامی هم داشت و چه نداشت. بنابراین هارون برادرم را با من همراه کن یا مرا یاری دهد.

وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ١٤

از نظر آنان بر گردن من گناهی است، بیمناکم که مرا بکشند.

بیم دیگر موسی همان‌طور که بیان شد این بود که در نزاعی قبلی را کشته، و گریخته بود. عبارت لطیفی در این آیه آمد: لَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ؛ یعنی از نگاه آن‌ها من گنه‌کارم. مراد بر خلاف آنچه مفسرین بیان کرده‌اند این نیست که من گناهی ندارم، و تنها از دید آنان گناهی کرده‌ام. بلکه می‌گوید چه حقیقتاً گناه‌کار باشم چه نه، از نگاه آن‌ها قتل انجام داده‌ام، و مستحقّ عقابم. بیمناکم که در سزای کارم، مرا به قتل برسانند.

جهت آن‌چه عرض کردیم اول فحوای کلام بود، دوم دیگر آیات که این داستان را تعریف کرده‌اند. نگاه مفسرین به این دلیل است که تعریفشان از عصمت چنین است. قبلاً عرض شد که عصمتی که ایشان باور دارند درباره‌ی پیامبران مطابق قرآن کریم نیست. گنه‌کار بودن موسی از آیاتی مانند آیات ۱۵ و ۱۶ سوره‌ی قصص قابل فهمیدن است: وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُفْتَنَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ، قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ. یا در همین سوره آیه‌ی ۲۰: قَالَ فَعَلْتَهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ. ترک ظاهر قرآن و حمل آیات بر رأی

پیشینی از مصادیق تفسیر به رأی است. برخی دیگر از مفسّرین در واژه‌ی ذنب تحقیق مفصّلی کرده‌اند، تا از معصیت بودن فعل موسی خلاص شوند. این هم از عجائب است. عصمتی که ایشان قائلند تنها درباره‌ی چهارده معصوم قابل اثبات است. البته که این عصمت نیز تعظیم شأن حضرات معصومین نیست؛ بلکه توصیفی ابتدایی از حال ایشان است.

قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ ۱۵

فرمود: هرگز (چنین نمی‌شود)، با نشانه‌های ما روانه شوید، ما با شما هستیم و می‌شنویم.

پاسخ داده شد: کَلَّا، یعنی هرگز چنین نخواهد شد. آن‌ها تو را به خاطر کاری که در گذشته کرده‌ای مجازات نخواهند کرد. حال با نشانه‌های که به تو و هارون عطا کرده‌ایم روانه شوید. این کلام نشان می‌دهد که درخواست موسی از خداوند مبنی بر همراهی هارون نیز مستجاب شد.

خداوند متعال برای این که قلبشان را محکم کند فرمود: **إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ**. ما با شما هستیم، در واقع ما هستیم که می‌شنویم و عمل می‌کنیم. شما چه کاره‌اید؟! پاسخ بر اهلش روشن است.

فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۶ أَنْ أَرْسِلَ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ۱۷

نزد فرعون آید و بگوئید: ما فرستاده‌ی پروردگار جهانیانیم. بنی‌اسرائیل را با ما روانه کن.

حال که قلبتان محکم شد پیش فرعون بروید و چنین بگوئید: ما فرستاده‌ی خدا هستیم؛ خدایی که پروردگار همه‌ی هستی است. خواسته‌ی ما این است که قوم بنی‌اسرائیل را آزاد کنی و با ما روانه سازی.

قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ ۱۸

(فرعون) گفت: در کودکی تو را نزد خود نپروردیم؟! و چند سالی از عمرت را پیش ما بودی.

پاسخ ابتدایی فرعون به موسی در قالب استفهام انکاری است. موسی خود را رسول خداوند معرفی کرد. فرعون او را به دوران کودکی ارجاع داد. گفت: مگر تو همان نیستی که نزد ما بزرگ شدی؟! سالیانی پیش ما بودی، و در دامان خودمان رشد کردی. مرادش این بود که ما تو را به طور کامل می‌شناسیم، خودمان تو را بزرگ کردیم، حال چه شد که با ادعای پیامبری نزد ما برگشتی!؟

روشن است که کلام فرعون همراه تحقیر و تعجب است. خود را در جایگاه اله مصر قرار داده، قدرت و مکتب بسیاری دارد، فرزندی را به سرپرستی گرفته و بزرگ کرده، حال او تنها با برادرش آمده و می‌گوید: من پیامبرم! و خواسته‌اش این است که بنی‌اسرائیل را با او رهسپار کند.

وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۱۹

و تو آن کار را (که نباید می‌کردی) کردی، بی‌شک تو از ناسپاسانی.

آن کاری که فرعون به موسی یادآور شد قتل قبطی بود، که در آیات قبل بیان شد. همان ذنبی که موسی را بیمناک کرده بود. مراد از فَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ که فرعون گفت این است که یک کار کردی، اما کاری بسیار ناشایست مرتکب شدی.

مراد از أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ، همان‌طور که ترجمه کردیم، این است که تو از ناسپاسانی. با این همه محبتی که به تو روا داشتیم، و آن قتلی که به گردن توست، نزدمان آمدی و بنی‌اسرائیل را طلب می‌کنی! پس بی‌گمان بسیار قدرشناسی.

روشن است که مراد کفر اصطلاحی نیست. کفر در لغت به معنای پوشاندن است. کفر اصطلاحی نیز بر همین اساس استعمال می‌شود: پوشاندن حقیقت.

قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ۲۰

(موسی) گفت: آری آن هنگام مرتکبش شدم، و بی‌گمان از گمگشتگان بودم.

موسی پس از سخن فرعون پاسخ داد. در ابتدا پاسخ قتلِ قبطی را داد. ضالّ را گمگشته معنا کردیم. به این جهت که معنای اصلی واژه است. گمراه اگر استعمال شد به جهت ارجاع به معنای اصلی است. قبلاً عرض شد که عرب به کسی که در راه گم گشته است، می‌گوید ضلّ عن الطريق. خب موسی چرا گفت من گمگشته بودم؟ چون در وادی حقیقت هنوز راه را پیدا نکرده بود. قلبش به توحید روشن بود، اما راه را نمی‌دانست. باید تحت تربیت الهی زیر نظر شعیب سالیانی رشد می‌کرد تا راه یابد. برای همین به سادگی از کوره در رفت، و با یک مشت قبطی را کشت. بلافاصله هم پشیمان شد، چرا که هم نباید چنین عصبانی میشد، و هم عواقب بدی متوجهش میشد. اما معانی که مفسّرین گران‌قدر کرده‌اند برای رهایی از شبهه‌ای است که در آیه‌ی ۱۴ بدان اشاره شد. اکثر مفسّرین ضلّ را جهل معنا کرده‌اند؛ عده‌ای با این لحاظ که نمی‌دانست چه عواقبی در انتظارش خواهد بود؛ و عده‌ای به جهت حکم که در آیه‌ی بعدی آمده است، به معنای ندانستن مصلحت دانسته‌اند، تا در برابر حکم باشد. با آن‌چه عرض کردیم منشأ خطای این اقوال روشن است.

فَقَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۲۱

به خاطر ترسَم از شما گریختم، پروردگارم مرا حکمتی بخشید، و از پیامبران قرار داد.

در ادامه موسی می‌گوید: پس از آن اتفاق فرار کردم؛ چرا که از عواقب کارم می‌ترسیدم. ادامه‌ی داستان را موسی خلاصه می‌کند؛ می‌گوید: پس از آن بود که خداوند مرا حکمت عطا کرد و از پیامبران قرار داد.

و تِلْكَ نِعْمَةٌ مِّنْهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدتَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۲۲

به بردگی گرفتن بنی‌اسرائیل نعمتی است که منتش را بر من می‌گذاری؟!

پاسخ بعدی که موسی به فرعون می‌دهد در جواب قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِينَا وَلِيدًا وَلَبِثتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ است؛ و این که فرعون موسی را به ناسپاسی متهم کرد: أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ. موسی می‌گوید: تو همه‌ی بنی‌اسرائیل را به بندگی گرفتی، من را نیز از بردگان می‌دانستی که منت گذاشته و بزرگم کرده‌ای! چه طور می‌توانی یک قوم را برده‌ی خود قرار دهی، و مرا ناسپاس شماری؟!

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ۲۳

فرعون گفت: این پروردگارِ جهانیان (که می‌گویی) کیست؟

مکالمه‌ی موسی و فرعون ادامه پیدا می‌کند. فرعون به موسی می‌گوید: حال بگو بینم این خدایی که از او سخن می‌گویی کیست؟ تعجب فرعون در این پرسش مشهود است؛ جهت اعجاب او این بود که موسی خود را فرستاده‌ی پروردگار عالم معرفی کرد: إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ. این مفهوم برای فرعون شناخته شده نبود. چرا که به احتمال زیاد او

وثنی بود. وثنیان خدای واحد را پرستش نمی‌کنند. آلهه‌های متعدّد دارند. به علاوه که خود فرعون نیز ادعای الوهیت داشت. یعنی خود را از آلهه‌ها پایین‌تر، و از مردم والاتر می‌دانست. به همین جهت برایش ادعای موسی اعجاب‌آور بود. خدایی که واحد باشد، و از الهه‌های آنها نباشد!

در سوره‌ی قصص داستان موسی و فرعون مفصّل تعریف شده است، آیه‌ی ۳۸ این سوره اشاره‌ای صریح بر این دارد که فرعون ادعای الوهیت داشت: وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَلْ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أُطْعَمُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأُظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ. و در آیه‌ی ۲۹ همین سوره نیز بیان شده است: قَالَ لئن اتَّخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ

قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ۲۴

(موسی) گفت: او پروردگار آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آنها است، اگر اهل باورِ یقینی باشید.

موسی کاملاً ابتدایی جواب فرعون را می‌دهد. چرا که همان‌طور که در آیه‌ی قبل گفته شد، بیانِ موسی برای فرعونیان تازه بود.

گفت: پروردگاری که من از او سخن می‌گویم، خدای آسمان‌ها، زمین، و هر آن چیزی است که میان آنها است. إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ به زعمِ حقیر یعنی اگر دنبال آگاهی و علم باشید. اما اگر بر باورهای گذشته‌ی خود تعصّب دارید، سخنان مرا نخواهید شنید. غیر از این معنایی که عرض شد، دشواری‌های معنایی ایجاد خواهد شد. اکثر انسان‌ها دنبال حقیقت نیستند. صرفاً اگر پرستی هم دارند از جهت کنجکاوی است. هر کس بر آنچه دارد خوش است. موسی اشاره‌اش به همین مطلب است.

قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ ۲۵

(فرعون) به اطرافیان‌ش گفت: آیا نمی‌شنوید؟!

گویا شگفتی فرعون بیشتر شد، و همراه تعجب انکار هم در او ایجاد شد. رو به اطرافیان‌ش کرد و گفت: می‌شنوید که موسی چه می‌گوید؟!

قَالَ رَبُّكُمْ وَ رَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ۲۶

(موسی) گفت: او پروردگار شما و نیاکان شماست.

موسی بی‌توجه به کلام فرعون، سخنش را ادامه داد؛ گفت: خدایی که به شما معرفی کردم، تنها پروردگار آسمان‌ها و زمین نیست، بلکه پروردگار شما و گذشتگان شما نیز هست. یعنی خدای احد، خدای همه‌ی شما در همه‌ی دوران است.

قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ ۲۷

(فرعون) گفت: پیامبرتان که سویتان فرستاده شده است بی‌گمان مجنون است!

فرعون ادعایی را درباره‌ی موسی بیان کرد که همواره انبیاء را بدان متهم می‌کردند. گفت: او دیوانه است. سخنی گزاف که خیال خود و مخاطب را راحت کند.

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ۲۸

(موسی) گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و بین آنها است، اگر تعقل کنید.

باز موسی بی توجه به تهمت فرعون کلامش را ادامه داد، و گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و میانشان است. مراد از مشرق و مغرب همان معنای معهود نزد ماست. خدای آسمانها و زمین را خدای همین دنیایی که برایمان کاملاً محسوس است معرفی کرد. مشرق و مغرب و هر چه میان آن است یعنی همه‌ی موجودات این عالم. إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ تعبیر دیگری از إِنَّ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ در آیه‌ی ۲۴ است. به علاوه که تأیید مطلبی که در آیه‌ی ۲۴ عرض کردیم نیز می‌باشد.

قَالَ لئنِ اتَّخَذَتِ الْإِلَهَاءُ غَيْرِي لِأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ۲۹

(فرعون) گفت: اگر غیر از من معبودی اختیار کنی، بی شک تو را از زندانیان قرار خواهم داد.

پس از گفت‌وگوی ابتدایی، فرعون زبان به تهدید گشود، و گفت: اگر دست از باورهایت نکشی، و غیر از من معبودی اختیار کنی، بدون تردید تو را زندانی خواهم کرد. همه‌ی جائران تاریخ با ارباب و تهدید کلامشان را به کرسی می‌نشانند. اگر ابتدا هم اندکی ملایمت به خرج دهند در نهایت زبانشان همین است.

قَالَ أَوْلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ ۳۰

(موسی) گفت: حتی اگر نشانه‌ای روشن برایت آورده باشم؟

مراد از نشانه‌ای روشن و آشکار، معجزاتی است که خداوند به موسی عطا کرده بود. کلام موسی تا این جا صرفاً معرفی اجمالی از ربّ العالمین بود، و معجزه‌ای نشان نداده بود.

قَالَ فَآتَ بِهِ إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۳۱

(فرعون) گفت: اگر از صادقان هستی نشانش بده.

این کریمه پاسخ فرعون است. می‌گوید: اگر راست می‌گویی و واقعاً چیزی برای ارائه داری رو کن.

فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ ۳۲

آن‌گاه چوب‌دستی‌اش را انداخت، بی‌درنگ ماری بزرگ شد!

وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ۳۳

و دستش را که (از گریبان) برون آورد، در نظر بینندگان درخشان شد.

این دو آیه معجزات موسی است. معجزاتی که بارها در قرآن کریم نقل شده است. ثعبان مارِ بزرگ است؛ و ازدها نیست!

منظور از ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ مارِ بزرگی است که همگان آن را می‌دیدند و قابل انکار نبود.

معجزه‌ی دیگر موسی این بود که دستش را در گریبان می‌برد و درخشان برون می‌آورد. این دو معجزه در سوره‌ی

قصص، آیات ۳۱ و ۳۲ کامل‌تر بیان شد: وَ أَنْ أَلْقَيْتَ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا

تَخَفُ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ، اسْأَلْكَ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ.

الصَّادِقُ (ع): لَمَّا بَعَثَ مُوسَى إِلَى فِرْعَوْنَ أَتَى بَابَهُ فَاسْتَأْذَنَ عَلَيْهِ فَضَرَبَ بِعَصَاهُ الْبَابَ فَاصْطَكَّتِ الْأَبْوَابُ مُفْتَحَةً ثُمَّ دَخَلَ عَلَى فِرْعَوْنَ فَأَخْبَرُوهُ أَنَّهُ رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ سَأَلَهُ أَنْ يُرْسِلَ مَعَهُ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ فِيْنَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِيْنَا مِنْ عُمْرِكَ سِنِينَ، وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ أَيُّ قَتَلْتَ الرَّجُلَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ يَعْنِي كَفَرْتَ نِعْمَتِي فَتَجَاوَبَا الْكَلَامَ إِلَى أَنْ قَالَ مُوسَى أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ قَالَ فِرْعَوْنُ فَأَتَتْ بِهِ إِنَّ كُنْتُ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْفَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ فَلَمْ يَبْقَ مِنْ جُلَسَاءِ فِرْعَوْنَ شَخْصٌ إِلَّا هَرَبَ وَ دَخَلَ فِرْعَوْنَ مِنَ الرَّعْبِ مَا لَمْ يَمْلِكْ فَقَالَ فِرْعَوْنُ أَنْشُدْكَ اللَّهَ وَ الرَّضَاعَ إِلَّا كَفَفْتَهَا عَنِّي.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۳۶ / قصص الأنبياء للجزایری ص ۲۳۶

در تفسیر علی بن ابراهیم با استناد به امام صادق (ع) آمده است: وقتی خداوند موسی را به سوی فرعون گسیل داشت او به نزد فرعون آمد و برای کسب اجازه با عصای خود به در زد و همه درها برای او گشوده شد؛ سپس بر فرعون وارد شد؛ و موسی به او ابلاغ کرد: من فرستاده‌ی پروردگار جهانیان هستم؛ و از او خواست تا بنی اسرائیل را همراهش روانه کند، فرعون پاسخ داد: اَلَمْ نُرَبِّكَ فِيْنَا وَلِيدًا وَ لَبِثْتَ فِيْنَا مِنْ عُمْرِكَ سِنِينَ، وَ فَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَ أَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ؟ موسی پاسخ او را مشروحاً ارائه کرد و سپس گفت: أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ؟ فرعون گفت: فَأَتَتْ بِهِ إِنَّ كُنْتُ مِنَ الصَّادِقِينَ فَأَلْفَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ؛ در آن مجلس همه‌ی فرعونیان را رعب و وحشت فرا گرفت، و فرعون از ترس گفت: تو را به همان الله که ادعا می‌کنی فرستاده‌ی او هستی، شراین اژدها را از سر من کوتاه نما.

قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۙ ۳۴

(فرعون) به اطرافیانش گفت: بدون شک این (مرد) ساحری است که (به فن سحر) بسیار آگاه است.

فرعون پس از این که دید معجزه‌های موسی اعجاب‌آور است، زبان به تهمت گشود. به جای این که کارهای موسی را معجزه بدانند، و او را پیامبر شناسند، به او تهمت ساحر بودن زد. مراد از صفت علیم برای ساحر، دانا نیست! عرض شد که واژگان را باید در بستر عبارت معنا کرد. این جا مراد خبره بودن و توانایی در سحر است. خواست بگوید او ساحری عادی نیست، بلکه ساحری بسیار زبردست است. مصریان با این که با سحر آشنا بودند، تا کنون چنین چیزی ندیده بودند.

يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ۙ ۳۵

می‌خواهد با سحرش شما را از سرزمینتان بیرون کند، حال نظرتان بر چیست؟

فرعون پس از تهمتی که به موسی زد، اطرافیان را ترساند. می‌خواست با این روش آن‌ها را تحریک کند تا مرعوب هنر موسی نشوند. گفت: موسی قصد کرده تا با هنر سحر شما را با خود همراه کرده، و از سرزمینتان آواره گرداند. حال که چنین است، رأی و نظرتان بر چیست؟

قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَأَبْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۳۶ يَا تَوَكُّبِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ ۳۷

گفتند: کار او و برادرش را به تأخیر انداز، و در شهرها کسانی را برای گردآوری (ساحران) گسیل کن. تا هر ساحر زبردستی را نزدت آورند.

پیشنهاد نزدیکان فرعون این بود که در کار موسی و هارون شتاب مکن. مرادشان این بود که به سرعت او را به زندان بینداز؛ بلکه بگذار تا تدبیری بیندیشیم، و او را رسوا و مغلوب کنیم. می‌خواستند با این کار نظر مردم را که احتمالاً اندکی به موسی گرویده بودند، از او برگردد. بنابراین پیشنهاد دادند که کار موسی را به تأخیر بینداز، و هم‌زمان اشخاصی را به شهرهای مختلف گسیل کن، تا هر ساحر خبره‌ای را جمع کرده، و با خود همراه کنند.

فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِيلِئَاتٍ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ۳۸

بدین ترتیب ساحران در وعده‌گاه روزی معین گردآمدند.

روز میعاد رسید، و همگان برای رویارویی ساحران و موسی جمع شدند. مراد از یَوْمٍ مَّعْلُومٍ احتمالاً روز زینت باشد که عیدی معهود میان مصریان بوده است.

وَ قِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ۳۹ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحْرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْعَالِيْنَ ۴۰

به مردم گفته شد: آیا شما نیز جمع می‌شوید؟ که اگر ساحران پیروز شدند از آنان پیروی کنیم.

استفهام در آیه نشان‌دهنده‌ی تحریک و تشویق مردم برای جمع شدن بیشتر است. امیدشان این بود که ساحران بر موسی پیروز شوند، و کار موسی به اتمام رسد. برای همین گفتند: جمع شوید، که اگر ساحران بر موسی فائق آمدند، همگی به آیین ساحران درآییم. روشن است که آیین ساحران الوهیت فرعون بود.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحْرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأْجُرُكَ إِنَّا كُنَّا نَحْنُ الْعَالِيْنَ ۴۱

چون ساحران آمدند، به فرعون گفتند: اگر پیروز شویم پاداشی خواهیم داشت؟

ساحران پیش از شروع با فرعون سخن گفتند: اگر بتوانیم بر موسی فائق آییم، پاداش و اجری نزد تو خواهیم داشت؟ به طور قطع هم نگفتند که پیروز می‌شوند. تعلیقی که ایجاد کردند چه بسا برای این بود که فرعون در پیروزی قطعی آنها دچار تردید شود، و پاداش نیکوتری برایشان تعیین کند.

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذَا لَمِنَ الْمُقْرَبِينَ ۴۲

(فرعون) گفت: آری، بی تردید آن وقت از مقربان خواهید بود.

به همین جهت فرعون پاداشی بزرگ برایشان قرار داد. گفت: اگر بتوانید بر موسی فائق آیید از نزدیکان من خواهید بود.

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ٤٣

موسی به ایشان گفت: آن چه را می خواهید بیندازید، بیفکنید. (هر چه در چنته دارید رو کنید (ملکی))

موسی ابتدای به کلام کرد. البته در سور دیگر ابتدا ساحران از موسی پرسش می کنند. در سوره ی طه آیات ٦٥ و ٦٦ آمد: قَالُوا يَا مُوسَى إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ أَوْلَ مَنْ أَلْقَى، قَالَ بَلْ أَلْقُوا فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّهَا تَسْعَى. پس از سؤال ساحران، موسی می گوید شما آغاز کنید. در سوره ی شعراء پرسش ساحران نیامده است. ترجمه ی جناب ملکی که نقل کردیم به معنای آیه بسیار نزدیک است. مراد موسی از أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ این بود که هر چه در توان دارید و بلدید نشان دهید.

فَأَلْقُوا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ ٤٤

آن گاه ریسمان ها و چوب دستی هایشان را انداختند، گفتند: به عزت فرعون سوگند، بی تردید ما ایم که پیروزیم.

ساحران ریسمان ها و چوب دستی هایشان را انداختند، و به عزت فرعون سوگند خوردند که بی تردید بر موسی پیروز خواهند شد. سوگندی که ساحران به عزت فرعون خوردند مؤید کلامی است که در آیه ی ٤٠ عرض شد. دین ساحران اله دانستن فرعون بود.

فَأُلْقِيَ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ ٤٥

سپس موسی عصایش را انداخت، ناگاه هر چه با نیرنگ ساخته بودند برگرفت.

داستان این جا نیز کوتاه شده است. همان طور که آیات سوره ی طه نقل گردید، کار ساحران در دیده ی حاضران چنین نمود که مارهایی در حال حرکت هستند. سپس نوبت به موسی رسید. او نیز عصایش را انداخت. خواندن فقره ای که در این سوره نقل نشده است از سوره ی طه خالی از لطف نیست: فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةً مُوسَىٰ، قُلْنَا لَا تَخَفُ إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَىٰ، وَ أَلْقَىٰ مَا فِي يَمِينِكَ تَلْقَفُ مَا صَنَعُوا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتَىٰ. (آیات ٦٧ تا ٦٩)

پس از این که موسی عصایش را به میدان انداخت ماری بزرگ شد، و هر آنچه آن ها رشته بودند را از میان برد. تلقف از لقب به معنای با شتاب گرفتن است، بلعیدن به سرعت، با توجه به همین معناست. مراد این است که عصای موسی همه ی هنر ساحران را در لحظه ای بلعید.

فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ ٤٦

ساحران (گویا بی اختیار) به سجده افتادند.

بیان لطیفی است؛ نمی فرماید ساحران به سجده افتادند؛ بلکه می فرماید از شدت بهت و اعجاب بی اختیار بر خاک افتادند. آن ها اهل فن بودند، می فهمیدند که کار موسی از مقوله ی سحر نیست.

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٤٧ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ ٤٨

گفتند: ما به پروردگار جهانیان ایمان آوردیم. (همان) خدای موسی و هارون.

بلافاصله گفتند: ما به خدای موسی و هارون ایمان آوردیم. همان خدایی که پروردگار همه‌ی هستی است. با این عبارت دو مطلب روشن می‌شود: اول این که آن‌ها شناختی از خدای موسی و هارون نداشتند، اما فهمیدند که هر چه آن‌ها می‌پرستند، پرستیدنی است. ثانیاً با گفتن رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ پیامبر بودن آن‌ها را نیز تأیید کردند.

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ أَدْنَى لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ لَأَقْطَعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ٤٩

(فرعون) گفت: پیش از این که اجازه دهم او را باور کردید؟! بی‌تردید او بزرگ شماست که به شما سحر آموخته است. به زودی خواهید دانست؛ دست‌ها و پاهایتان را بر خلاف یکدیگر خواهم برید، و به صلیبتان می‌کشم.

این اتفاق برای فرعون بسیار سنگین بود؛ او می‌توانست پیش از برگزاری این مجلس موسی و هارون را زندانی کند، و داستان آن‌ها را در نطفه از میان ببرد. اما با مشورت نزدیکانش تصمیم گرفته بود که در چنین مجلسی موسی را مغلوب و بی‌آبرو کند، تا هیچ کس در دل نیز حقانیت او را باور نداشته باشد. اما با مغلوب شدن ساحران اولاً، و ایمان آوردن آن‌ها ثانیاً، هر چه رشته بود پنبه شد. از کوره در رفت و بسیار خشمگین شد، دیگر راهی برای غلبه بر موسی نداشت. بنابراین به ساحران خطاب کرد: ایمان آوردن شما نیز منوط به اجازه‌ی من است، چگونه بدون اجازه‌ی من او را باور کردید؟! سپس زبان به تهمت گشود، و گفت: بی‌شک او معلم شما در سحر است. اوست که به شما سحر را آموزش داده است؛ مگر نه چه طور ممکن است به این سادگی مغلوب او شوید؟ شما مگر بزرگ‌ترین ساحران مصر نیستید؟! و بعد زبان به تهدید باز کرد، و گفت: شما را به بدترین وجه خواهم کشت، دست و پاهایتان را مخالف هم قطع می‌کنم، و به صلیب

می کشم. شاید فکر می کرد با تهدید بتواند آن ها را بترساند؛ اما کار از کار گذشته بود، ساحران که از باور به موسی دست نمی کشیدند، اگر دست هم می کشیدند قلوب بنی اسرائیل دیگر با موسی بود.

قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ ۝۵۰

گفتند: هیچ باکی نیست، ما به سوی پروردگاران برمی گردیم.

پاسخی که ساحران به فرعون می دهند، باید در کرسی های عرفان تدریس گردد. سالکان طریقت پس از سال ها مجاهده نمی توانند چنین عبارت جان دار و عمیقی را با صدق بر زبان آورند. چه شد که بزرگ ترین ساحران مصر ناگهان چنین منقلب شدند؟! باید دانست رسیدن به سحر و رموز آن به این سادگی نیست، سال ها مجاهدت و سختی کشیدن می خواهد، سالیان طولانی باید کارهایی انجام داد که عموماً انسانی و اخلاقی نیست؛ این نوشتار مجال پرداخت به آن نیست. انسان هایی که سال ها در این مسیر تلاش کرده اند، چه طور در آنی چنین منقلب می شوند، و می گویند: لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ. یعنی ما هیچ ترسی از تهدیدهای تو نداریم، تو هیچ آسیبی به ما نمی توانی برسانی، ما اکنون روبه سوی خدا کرده ایم، و به سوی او رهسپاریم! یا للعجب از ایمان راسخ ساحران، درود خدا بر ایشان باد. آن ها می دانستند که فرعون آن قدر خشمگین است که هر چه بگوید عمل خواهد کرد، اما کوچک ترین ترسی در آن ها نبود. آن ها کالجبل الراسخ بودند (نبی اکرم: الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تَحْرُكُهُ الْعَوَاصِفُ). و مصداق بارز آیه ی ۱۱۲ سوره ی بقره شدند: بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ. اهل معرفت بازمی ایستند و در این آیه غورها دارند؛ اللهم الرزقنا.

إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ٥١

امید داریم که پروردگارمان خطاهایمان را ببوشاند، چرا که اولین ایمان‌آوردندگان بودیم.

ساحران دیگر کاری با فرعون نداشتند، آن‌ها با خدا مانوس شده بودند. سخنی در قالب مناجات بیان کردند. گفتند: امید ما به خدا است، به این که اشتباهات و خطاهایمان را ببوشاند و ببخشد. ما از میان همه‌ی بنی‌اسرائیل اولین کسانی بودیم که به موسی و هارون ایمان آوردیم.

داستان سحره در این جا تمام می‌شود. پایان داستان این انسان‌های الهی در قرآن بیان نشده است. در روایات دو انجام برای ایشان نقل شده است. دسته‌ای می‌گویند فرعون تهدیدش را عملی کرد، و آن‌ها را به صلیب کشید. دسته‌ی دیگر می‌گویند آن‌ها همراه موسی از مصر گریختند و فرعون بر آن‌ها دست نیافت. به نظر می‌رسد سکوت قرآن از سرانجام ایشان بی‌دلیل نباشد. انجام آن‌ها نیست که مهم است، بلکه تغییرِ شگرفشان است که قابل تأمل بسیار است.

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِلَيْكُمْ مُتَّبِعُونَ ٥٢

و به موسی وحی کردیم که شبانه بندگانم را روانه کن، چرا که در پی شما خواهند آمد.

داستان اندکی پیش می‌رود، خداوند به موسی وحی می‌کند که بنی‌اسرائیل را با خود روانه کن، اما در شب حرکت کنید، چرا که فرعونیان مراقب شما هستند، و اگر در روز حرکت کنید از پی‌تان خواهند آمد.

فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ ۝۳ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ ۝۴ وَإِنَّهُمْ لَنَا لِعَائِلُونَ ۝۵ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ ۝۶

فرعون مأمورانی را به شهرها فرستاد. (در حالی که می‌گفت:) البته اینان (بنی اسرائیل) گروهی اندکند. اما آنان ما را به خشم آورده‌اند. و ما آماده‌ی پیکاریم.

فرعون به محض این که اطلاع پیدا کرد، مأمورانش را به شهرهای مختلف فرستاد، تا مردم و نیروهایش را جمع کند. تجمع نیروهایش نشان می‌دهد که برخلاف گفته‌اش (إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ)، بنی اسرائیل همراه شده با موسی بسیار بودند. وقتی همگان جمع شدند خطاب به آن‌ها گفت: عده‌ای که از میان شما کوچ کردند بسیار اندکند. شردمة در مجمع‌البیان چنین معنا شده است: العصبه الباقية من عصب كثيرة، و شردمة كل شيء: بقیته القلیله. مراد فرعون این بود که کوچ‌کنندگان بسیار قلیلند. کاری که این‌ها کردند ما را بسیار خشمگین کرده است، و ما همه باید آماده‌ی دنبال کردن و پیکار با آن‌ها باشیم. حاذر را می‌توان دو معنا کرد: اول خائف بودن از مکر بنی اسرائیل، دوم آمادگی برای نبرد.

فِي رِوَايَةٍ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِهِ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ يَقُولُ مُؤَدُّونَ فِي الْأَدَاةِ وَهُوَ الشَّاكِي فِي السَّلَاحِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۴۶ / بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۰۷ / القمی، ج ۲، ص ۱۲۲

در روایت ابو جارود آمده است: امام باقر (ع) فرمود: وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَازِرُونَ یعنی ما با سلاح کامل هستیم و مراد کسی است که غرق در سلاح باشد.

فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۝ ٥٧ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ۝ ٥٨ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ۝ ٥٩

بدین ترتیب آن‌ها را از باغ‌ها، چشمه‌سارها، (کنار) گنج‌ها، و اقامتگاه‌های مجلل بیرون رانیدیم. آری چنین بود، و بنی اسرائیل را وارث آن‌ها قرار دادیم.

آیه‌ی عجیبی است؛ فرعون مردم را دعوت کرد تا در پی کوچ‌کنندگان حرکت کنند، اما خداوند دعوت او را فعل خود می‌داند، می‌فرماید: فَأَخْرَجْنَاهُمْ...؛ مراد این است که ما آن‌ها را از جوارِ باغ‌ها، چشمه‌سارها، مالِ فراوان، و خانه‌های مجلل بیرون کردیم. به ظاهر فرعون بود که آن‌ها را تحریک کرد، و از مکان امن و آسایش خارج نمود، اما در حقیقت ما بودیم که آن‌ها را خارج کردیم. ظهور آشکاری در توحید افعال دارد.

در نهایت آن‌ها هیچ‌گاه به شهر و خانه‌هایشان برنگشتند، چرا که همگی در نیل غرق شدند؛ و وارثانشان بنی اسرائیل گشتند. روش ما در هستی این چنین است: كَذَلِكَ... . مراد از اَوْرَثْنَاهَا لزوماً بازگشت بنی اسرائیل به مصر نیست، بلکه همان‌طور که عرض شد، مراد این است که فرعونیان دیگر هیچ‌گاه بازنگشتند.

الرَّسُولِ (ص): يَا ابْنَ مَسْعُودٍ لَا تَرْكُنْ إِلَى الدُّنْيَا وَلَا تَطْمَئِنَّ إِلَيْهَا فَسْتَفَارِقُهَا عَنْ قَلِيلٍ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَحْلٍ طَلَعُهَا هَضِيمٌ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۴۶ / بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۱۰۵ / مکارم الأخلاق، ص ۴۵۳

پیامبر (ص): ای پسر مسعود! به دنیا تمایل نداشته باش، و اطمینان به آن نداشته باش، که به زودی از آن جدا خواهی شد! خدای متعال می‌فرماید: و بیرون آوردیم ایشان را از بهشت‌ها و چشمه‌ها و کشت‌ها و نخله‌ای که شکوفه‌اش لطیف است.

الباقِر (ع) فِي رِوَايَةٍ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) فِي قَوْلِهِ وَ مَقَامٍ كَرِيمٍ يَقُولُ مَسَاكِينَ حَسَنَةً.
تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۴۸ / بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۱۰۷

فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ ۶۰

آن‌گاه (فرعونیان) با دمیدن آفتاب در پی آنان افتادند. (گرمارودی)

آری چنین شد که فرعون و فرعونیان در پی بنی اسرائیل روانه شدند، و دم صبح به ایشان رسیدند.

فَلَمَّا تَرَأَى الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ۶۱

چون دو گروه یکدیگر را دیدند، یاران موسی گفتند: بی تردید گرفتار شدیم.

وقتی دو گروه با هم روبه‌رو شدند، یاران موسی در جانشان ترس افتاد، چرا که عِدّه و عُدّه‌ی فرعونیان بسیار زیاد بود؛
خاطرات آزار و اذیت فرعون نیز در جانشان رخنه کرده بود؛ ایمانشان نیز نو و ضعیف بود؛ همه‌ی این‌ها باعث شد
بترسند، و بگویند: إِنَّا لَمُدْرِكُونَ! زود به ما خواهند رسید، و ما راه فراری نخواهیم داشت. چرا که یک سو فرعونیان بودند
و سوی دیگر رود نیل!!

قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ٦٢

(موسی) گفت: چنین نیست، خدایم همواره با من است، راهنمایم می‌کند.

موسی آن‌ها را آرام کرد، گفت: نترسید، هرگز چنین نخواهد شد، خدایم دائماً همراه من است، اطمینان دارم که راهی پیش رویم خواهد گذاشت. عبارت *إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ* از نفیس‌ترین گزاره‌های قرآنی است. برای همه‌ی انسان‌ها در تمام آناتِ زندگی، می‌تواند مایه‌ی آرامش و سکینه باشد.

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (ع): خَرَجْنَا مَعَهُ يَعْنِي النَّبِيَّ (ص) إِلَى خَيْبَرَ فَإِذَا نَحْنُ بِوَادٍ يَشْخَبُ فَقَدَرْنَا هُ إِذَا هُوَ أَرْبَعُ عَشْرَةَ قَامَةً فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) الْعَدُوُّ مِن وَرَائِنَا وَالْوَادِي أَمَامَنَا كَمَا قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ فَنَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ إِنَّكَ جَعَلْتَ لِكُلِّ مُرْسَلٍ دَلَالَةً فَأَرِنِي قُدْرَتَكَ وَرَكِبَ فَعَبَّرَتِ الْخَيْلُ لَا تَنْدَى حَوَافِرُهَا وَالْإِبِلُ لَا تَنْدَى أَخْفَافُهَا فَرَجَعْنَا فَكَانَ فَتْحَهَا وَفِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ مَطَرَتِ السَّمَاءُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَلِيَالِيهَا بِوَادِي الْخِزَانِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۵۰ / بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۴۱۰ / بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲

امام علی (ع): روز حنین با آن حضرت یعنی پیامبر (ص) خارج شدیم؛ در راه به مکانی رسیدیم که سیل همه جا را گرفته بود، و با اندازه‌ای که گرفتیم، عمق آن چهارده قد بود، همه گفتند: «ای رسول خدا (ص) دشمن در پشت ما و وادی پُر سیل جلوی ما است، همان‌طور که اصحاب موسی گفتند ما را خواهند گرفت. پس آن حضرت دست به دعا از مرکب پیاده شد، و عرضه داشت: «پروردگارا، تو برای هر مرسلی نشانه‌ای قرارداده‌ای، پس قدرت خود را به من بنمای» و سوار مرکب شد، و تمام آن خیل عظیم به‌طوری از آن آب رد شدند که اصلاً سم اسبان و اخفاف شتران تر نشد، و پیروزمندان از آن غزوه بازگشتیم».

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ۖ ٦٣

چنین بود که به موسی وحی کردیم: عصایت را به دریا بزن، ناگاه دریا شکافت، هر طرف آن چون کوهی سترگ گردید.

دیری نپایید که به موسی وحی کردیم، عصایت را بر رود نیل بزن؛ موسی چنین کرد، نیل از محلّ اصابت عصا شکافته شد، گویا مسیری در میان رود باز شد، که هر طرفش آب مانند کوهی بزرگ مانده بود و فرو نمی‌ریخت. گویا حائلی نامرئی مانع ریزش آب بود.

انفلق یعنی انشقّ البحر؛ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ یعنی كَالجبل العظيم.

وَأَرْزَلْنَا ثَمَّ الْأَخْرِينَ ۖ ٦٤ وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَ مَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ ۖ ٦٥ ثُمَّ أَعْرَقْنَا الْأَخْرِينَ ۖ ٦٦

و دیگران (فرعونیان) را به آنجا نزدیک کردیم. موسی و هر که با او بود، همگی را نجات دادیم. و دیگران را غرق کردیم.

در همین حال فرعونیان را به نیل نزدیک کردیم، از راهی که گشوده شده بود موسی و بنی‌اسرائیل را عبور داده، و نجات دادیم. پس از عبور موسی و یارانش، وقتی فرعونیان همه در نیل قرار گرفتند، آب را به حالت قبل برگرداندیم، و همه‌شان را غرق کردیم.

ارزلف یعنی قَرَبْنَا إِلَى الْبَحْرِ؛ مراد از آخرین فرعون و یارانش است.

در فاعل تمامی اتفاقات پیرامون موسی تأمل کنیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ٦٧

بی‌گمان در این اتفاق آیه‌ای است، و بیشترشان مؤمن نبودند.

این داستان و مانند آن را نقل کردیم، چرا که در آن نشانه‌هایی است. البته این نشانه‌ها برای اهل فکر و اندیشه است. و اکثر مردمان ایمان نمی‌آورند. همه‌ی تاریخ گواه همین فقره است: مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ! روشن است که این فقره فقط به زمان موسی منحصر نیست، بلکه مردم همه‌ی ادوار در ناباوری مشترکند.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُو الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ٦٨

پروردگارت تنها اوست که باعزت و بسیار مهربان است.

آری تنها پروردگار تو است که عزیز است و رحیم. سیاق عبارت انحصار را می‌رساند اولاً، و عرض شد وقتی خداوند خود را به اوصافی متّصف می‌کند انحصار برای او پیدا می‌کند ثانیاً.

در پایان داستان هر پیامبری این دو آیه نقل می‌شود. به نوعی جمع‌بندی و گوشواره‌ی این سوره است. خداوند عزیز است، بنابراین هیچ‌گاه مغلوب نمی‌شود. ایمان آوردن و نیاوردن همه‌ی خلق در او اثری نمی‌گذارد. و خداوند رحیم است، یعنی وجهه‌اش با هستی از رحمت و مهر است. عزیزِ رحیم را در غیر خداوند نمی‌توان یافت. در خلق رشحه‌هایی از آن قابل مشاهده است.

آیات ۶۹ تا ۱۰۴

وَ اَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبَاٌ اِبْرَاهِيمَ ۶۹

سرگذشت ابراهیم را برایشان بازگو کن.

داستان دومی که در سوره‌ی شعراء تعریف می‌شود، داستان ابراهیم است. داستان ابراهیم در این سوره بسیار مختصر تعریف شده است، و تنها بخشی از آن نقل گردیده است که به تذکار سوره مرتبط است.

سیاق کلام با سیاق داستان حضرت موسی متفاوت است. در ابتدای داستان موسی آمد: *وَ اِذْ نَادَى رَبُّكَ مُوسَى اَنْ اَنْتَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ* (آیه ۱۰) مخاطب تنها پیامبر بود، و خداوند داستان موسی را برای پیامبرش تعریف کرد. در داستان ابراهیم خداوند به پیامبر می‌فرماید: سرگذشت ابراهیم را برای مردم تعریف کن. مراد از *عَلَيْهِمْ* ابتدا مردم زمان پیامبر بودند، و در ادامه شامل همه‌ی انسان‌هایی است که قرآن را می‌خوانند. لطافتی که در اینگونه خطاب‌ها وجود دارد بسیار شیرین است. گویا پیامبر خود شاهد داستان بوده است، و خداوند متعال به او می‌فرماید داستانی که دیده‌ای را برای مردم هم بازگو کن. اهل دقت که باشیم دیگر گویا هم نخواهیم گفت، پیامبر در همه‌ی آنات هستی شاهد و ناظر بوده است.

اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ۷۰

هنگامی که به پدر و قومش گفت: چه چیزی را می‌پرستید؟!

داستان ابراهیم در این سوره از مسأله‌ی پرستش آغاز می‌شود. مناظره‌ای است میان ابراهیم و عمویش آزر؛ این که آزر در آیات قرآن پدر ابراهیم شمرده شده است، دو احتمال دارد: اول این که او نقش پدری در زندگی ابراهیم داشت؛ دوم این که در ادبیات عرب به عمو نیز آب گفته می‌شود. البته که احتمال اول ترجیح دارد.

ابراهیم به پدرش و مردم گفت: شما چه را می‌پرستید؟ پرسش او با توجه به این که ابراهیم می‌دانست آن‌ها چه می‌پرستند، جهت تنبّه ابتدایی در آن‌ها بود. مرادش این بود که تا کنون به آنچه می‌پرستید فکر کرده‌اید؟

قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظُلُّ لَهَا عَاكِفِينَ ۷۱

گفتند: بت‌هایی را می‌پرستیم، و همواره ملازم و دلبسته‌ی آنانیم (محمد علی کوشا).

عکف:

العین: هو اقبالک علی الشیء لا تصرف عنه وجهک.

التحقیق: هو الاقامة حول شیء.

پاسخ قومش این بود: ما الهه‌هایی داریم که آن‌ها را می‌پرستیم. عرض شد که بت‌پرستان صرفاً چوب و سنگ نمی‌پرستیدند، بلکه نمادهایی از خدا، فرشتگان، کواکب، و ... برای خود درست می‌کردند، و آن‌ها را عبادت می‌کردند. مراد از اصنام هر الهه و معبودی است که پرستش شود، خواه صورت و جسم داشته باشد و خواه نه.

ظَلَّ به معنای دوام و استمرار است، عکف به معنای ملازم و در خدمت بودن دائمی است. بنابراین مراد از نَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ این است که ما دائماً در خدمت و ملازم اصنام هستیم، و به آن‌ها تعلق خاطر داریم.

قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ ۷۲ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ ۷۳

(ابراهیم) گفت: وقتی آن‌ها را می‌خوانید صدایتان را می‌شنوند؟! یا سود و زیانی به شما می‌رسانند؟!

استدلال ابراهیم ساده، روشن، و فطری است. هر کسی می‌تواند این پرسش‌ها را از خود بپرسد. پاسخ هم روشن است. ابراهیم از آن‌ها پرسید: اگر الهه‌هایی که می‌پرستید را صدا بزنید، صدایتان را می‌شنوند؟ پاسختان می‌دهند؟! این‌ها می‌توانند به شما نفعی برسانند، یا مشکل و ضرری را از شما دفع کنند.

این پرسش‌ها را ما نیز باید از خود بپرسیم؛ درست است که دیگر کمتر انسانی یافت می‌شود که معبودان چوبی و سنگی داشته باشد، اما اکثر انسان‌ها معبودانی مدرن غیر از خداوند متعال اختیار کرده‌اند. عرض شد که اصنام بر این معبودان نیز قابل تطبیق است. ما نیز مخاطب ابراهیم هستیم.

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ ۷۴

گفتند: دریافته‌ایم که نیاکانمان چنین می‌کردند.

پاسخی تکراری در همه‌ی تاریخ، پاسخی که قوم ابراهیم هم تکرار کردند. باور ما ریشه در عقاید نیاکانمان دارد. همه‌ی پیشینیانمان چنین باوری داشتند، ما چگونه می‌توانیم از آن دست بکشیم! دقت کنیم که باورهای کهنه در جان همه‌ی ما رسوخ کرده است. گویا بخش جدایی‌ناپذیر وجودمان شده است. راه رسیدن به حقیقت شک است، شکی مقدس که انسان را از هر آنچه دارد رها سازد. پس از آن اندیشه به کار می‌آید. می‌توان راهی به حقیقت پیدا کرد.

قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ۗ ۷۵ أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ ۗ ۷۶

(ابراهیم) گفت: به آنچه می پرستید تا کنون اندیشه کرده اید؟! شما و پدران پیشیتان.

پاسخ ابراهیم همان است که در سطور بالا عرض کردیم. گفت: نسبت به معبودان خود تا کنون فکر کرده اید؟! اندیشیده اید که معبودانتان هیچ کاره اند! کوچک ترین کاری از آنها ساخته نیست. پدرانتان که فکر نکردند، بر همان باور بودند و مردند، شما نیز می خواهید در جهالت عمر را سپری کنید؟!

فَأِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلاَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۗ ۷۷

بی گمان اینان دشمنان من هستند، اما پروردگار هستی (تنها باور و دوست من است).

ابراهیم در ادامه می گوید: من از هر آنچه شما می پرستید و معبود خود قرار داده اید بیزارم. آنها دشمن من هستند. در واقع می گوید باور شما برای من بسیار آزاردهنده است. تنها پروردگارم را باور دارم، و تنها او دوست من است. توجه کنید که در ترجمه **إِلاَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ** را استثنای منقطع ترجمه کردیم. چرا که خداوند از الهه ها مستثنی نیست؛ بلکه موضوعاً جدای از آنها است. استثنای منقطع با ولی و اما معنا می شود، که معادل لکن عربی است. اما استثنای متصل با غیر معنا می شود. دوستی را نیز از دشمن دانستن الهه ها معنا کردیم.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ۷۸ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ۷۹ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ۸۰ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ۸۱

همان که مرا آفرید، همو مرا راهبری می‌کند. و همو که مرا اطعام کرده و سیراب می‌کند. و هنگامی که بیمار شوم اوست که شفایم می‌دهد. همو که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند.

ابراهیم در این آیات به معرفتی رَّبِّ الْعَالَمِينَ می‌پردازد. عبارات او برای همه‌ی شیفتگان خدا سرشار از لطافت و بهجت است. آغاز با خلقت است؛ اوست که هستی من جمله انسان را آفرید. خالقیت انحصاراً از آن اوست. خالقیت خداوند هستی‌بخشی است، افاضه‌ی وجود است. او تنها خلق نکرد، بلکه موجودات را در مسیرشان راهبری می‌کند. آیات ابتدایی سوره‌ی اعلی شرح همین فقره است: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْاَعْلٰی، الَّذِیْ خَلَقَ فَسَوّٰی، وَالَّذِیْ قَدَّرَ فَهَدٰی. هم‌چنین آیه‌ی ۵۰ سوره‌ی طه: رَبُّنَا الَّذِیْ اَعْطٰی كُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدٰی. افاضه‌ی هستی یک آن نیست، بر خلاف تصور بسیاری از مردم و حتی اهل علم، بلکه آن به آن است؛ فَهُوَ یَهْدِیْنِ یعنی همین.

آری ابراهیم خدایش را در همه‌ی ساحت‌های زندگی‌اش می‌یابد، خدایی نیست که در عرش باشد و خلق را به حال خود رها کرده باشد. می‌گوید: وَالَّذِیْ هُوَ یُطْعِمُنِیْ وَیَسْقِیْنِ: اوست که مرا غذا می‌دهد، اوست که مرا سیراب می‌کند؛ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِیْنِ: اوست که اگر بیمار شوم مرا شفا می‌دهد. این حال ابراهیم است که او را ممتاز کرده است. به ظاهر هیچ‌کدام این‌ها از خدا نیست؛ اَمَّا مَوْحِدٌ هَمَّةٌ رَا اَوْ مِیْبِنْدٌ. او غرق در توحید است. خود آب و غذا را آماده می‌کند، و تناول می‌کند، اَمَّا مِیْبِنْدٌ هَمَّةٌ رَا اَوْ مِیْبِنْدٌ. مریض که می‌شود دکتر می‌رود، دارو می‌خورد، اَمَّا شَفَا رَا تَنَهَا اَوْ مِیْبِنْدٌ. می‌داند.

این خداست که پس از مدتی مرا می‌میراند و دوباره زنده می‌کند. تطبیق ابتدایی کریمه بر پایان عمر و زنده شدن دوباره است. اَمَّا مَوْحِدٌ هَمَّةٌ رَا اَوْ مِیْبِنْدٌ. هر لحظه از آن قبلی می‌میرد و در آنی جدید متولد می‌شود. تَوَجَّهْ بِفَرْمٰیئِد.

۱. عَنْ أَعْلَامِ الدِّينِ لِلدَّيْلَمِيِّ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : مَنْ تَوَضَّأَ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ فَقَالَ حِينَ يَخْرُجُ مِنْ بَيْتِهِ بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ هَدَاهُ اللَّهُ إِلَى الصَّوَابِ لِلْإِيمَانِ وَإِذَا قَالَ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ أُطْعِمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ طَعَامِ الْجَنَّةِ وَسَقَاهُ مِنْ شَرَابِ الْجَنَّةِ وَإِذَا قَالَ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ جَعَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَفَّارَةً لِدُنُوبِهِ وَإِذَا قَالَ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ أَمَاتَهُ اللَّهُ تَعَالَى مَوْتَةَ الشُّهَدَاءِ وَ أَحْيَاهُ حَيَاةَ السُّعْدَاءِ وَإِذَا قَالَ وَالَّذِي أُطْعِمُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ غَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَطَّاهُ كُلَّهُ وَإِنْ كَانَ أَكْثَرَ مِنْ زَيْدِ الْبَحْرِ وَإِذَا قَالَ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقْنِي بِالصَّالِحِينَ وَهَبْ اللَّهُ لَهُ حُكْمًا وَالْحَقَّةَ بِصَالِحٍ مَنْ مَضَى وَصَالِحٍ مَنْ بَقِيَ فَإِذَا قَالَ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي وَرَقَةٍ بَيْضَاءَ أَنَّ فُلَانًا بَنَ فُلَانًا مِنَ الصَّادِقِينَ وَإِذَا قَالَ وَاجْعَلْنِي مِنَ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنَازِلَ فِي الْجَنَّةِ وَإِذَا قَالَ وَاجْعُرْ لِي لَابُويَّ غَفَرَ اللَّهُ لَابُويَّهِ.

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، جلد ۳، صفحه ۴۳۵

۲. عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذْ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ وَ ذَكَرَ الْحَدِيثَ فِيمَا ابْتَلَاهُ بِهِ رَبُّهُ إِلَيَّ أَنْ قَالَ: وَ التَّوَكُّلُ بَيَانُ ذَلِكَ فِي قَوْلِهِ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ، وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ، وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ، وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ، وَالَّذِي أُطْعِمُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۶۲

مفضل گوید: از امام صادق (ع) در مورد آیه: [به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش‌ها برآمد (بقره/۱۲۴)، سؤال نمودم و ایشان در مورد انواع آزمون‌هایی که پروردگار ابراهیم را بدان دچار نموده بود، به سخن پرداختند، تا اینکه به توکل رسیدند و در مورد آن فرمود: توضیح مفهوم توکل در این آیات نمایان است: همان کسی که مرا آفرید، و پیوسته راهنمایم می‌کند، و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب

می‌نماید، و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند، و کسی که امید دارم گناهم را در روز جزا ببخشد. (شعراء/۸۲۷۸)».

۳. الرسول (ص): قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ مَرَضَ ثَلَاثًا فَلَمْ يَشْكُ إِلَى أَحَدٍ مِنْ عَوَادِهِ أَبَدَلْتُهُ لِحِمًا خَيْرًا مِنْ لَحْمِهِ وَدَمًا خَيْرًا مِنْ دَمِهِ فَإِنْ عَافَيْتَهُ عَافَيْتَهُ وَلَا ذَنْبَ لَهُ وَإِنْ قَبَضْتَهُ قَبَضْتَهُ إِلَيَّ رَحْمَتِي.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۶۲ / الکافی ج ۳، ص ۱۱۵

پیامبر (ص): خداوند عزوجل فرموده است: کسی که سه روز بیمار شود و به هیچ یک از عیادت‌کنندگانش شکایت نکند، گوشتش را به بهتر از آن و خونش را به بهتر از آن تبدیل می‌کنم؛ اگر او را شفا دهم گناهی برایش باقی نمی‌ماند، و اگر جانش را بستانم او را مشمول رحمت خود می‌کنم.

۴. عَنِ الْعَرَزْمِيِّ عَنِ أَبِيهِ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ اشْتَكَى لِيْلَهُ فَقَبِلَهَا بِقَبُولِهَا وَ أَدَّى إِلَى اللَّهِ شُكْرَهَا كَانَتْ كَعِبَادَةِ سِتِّينَ سَنَةً قَالَ أَبِي فَقُلْتُ لَهُ مَا قَبُولُهَا قَالَ يَصْبِرُ عَلَيْهَا وَلَا يُخْبِرُ بِمَا كَانَ فِيهَا فَإِذَا أَصْبَحَ حَمِدَ اللَّهَ عَلَى مَا كَانَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۶۴ / الکافی ج ۳، ص ۱۱۶

عرزمی از پدرش نقل می‌کند که امام صادق (ع) فرمود: «هرکس شبی بیمار شود و آن را نیکو پذیرفته و خدا را به خاطر آن سپاس‌گزاری کند، همچون عبادت شصت سال می‌باشد». پدرم گفت: «به حضرت عرض کردم: معنای نیکو پذیرفتن آن چیست؟» فرمود: «بر [رنج و ناراحتی] آن بیماری صبر کند و کسی را از آنچه بر او گذشته باخبر نسازد و چون صبح کند خداوند را به خاطر آنچه بر وی گذشته سپاس گوید».

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ ۸۲

و همان که امید دارم در روز قیامت خطایم را ببوشاند.

ابراهیم جز خداوند کسی را مشاهده نمی‌کند، همه‌ی امیدش نیز به اوست. می‌فرماید: امید من این است که خدایم خطاهایم را ببوشاند و مرا در روز قیامت ببخشد.

معنای اصلی واژه‌ی غفر پوشاندن است؛ آمرزیدن و بخشایش فرع معنای اصلی است. مطلب دیگر این که ابراهیم حقیقتاً خود را خطاکار می‌داند، این عبارات از روی تعارف و تواضع نیست؛ و هم‌چنین توجیه‌ها و محمل‌های گوناگون مفسّرین برای این که مراد از خطا معصیت نیست هم بی‌معناست. این جا سخن از عصیان نیست، خطا اعم از معصیت است. انسان در برابر خداوند متعال خود را خاطی می‌بیند، هرچه باطنش روشن تر و عقلش نافذتر باشد، خطاکاری خود را عیان تر می‌بیند. مفسّرین گران‌قدر در هر محملی از ترس این که به عصمت انبیاء لطمه‌ای وارد نشود، اصل آیه را رها کرده، و سراغ بحث‌های خود می‌روند. این عبارات فوق‌العاده است، البته برای اهل فکر.

رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْخِفْنِي بِالصَّالِحِينَ ۸۳

خدایا مرا حکمت ببخش، و به صالحان ملحق نما.

ابراهیم پس از توصیف خداوند، او را می‌خواند و خواسته‌هایش را بیان می‌کند. دقت کنیم که دعا‌های او با دعای مردم عادی فرق می‌کند؛ او موحد است، خواسته‌هایش نیز طلب‌هایی موحدانه است.

ربّ همان ربّی است، ابراهیم خدایش را با مهر و محبت خطاب قرار می‌دهد. حکم همان حکمت است، مرحوم علامه حکم را به زیبایی تطبیق کرده‌اند، عین عبارت ایشان از المیزان نقل می‌گردد:

يريد بالحكم ما تقدم في قول موسى (ع): «فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا»: الآية ٢١ من السورة وهو - كما تقدم - إصابة النظر والرأي في المعارف الاعتقادية والعملية الكلية وتطبيق العمل عليها كما يشير إليه قوله تعالى: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ إِنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ»: الأنبياء: ٢٥، وهو وحي المعارف الاعتقادية والعملية التي يجمعها التوحيد والتقوى، وقوله تعالى: «وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ»: الأنبياء: ٧٣، وهو وحي التسديد والهداية إلى الصلاح في مقام العمل، و تنكير الحكم لتفخيم أمره.

ابراهيم از خداوند پس از عطای حکمت، الحاق به صالحان را طلب می کند. صالحان کسانی اند که عملشان مطابق باورشان است، و چون باورشان خیر و صلاح است، صفات و اعمالشان نیز خیر است. این که ابراهیم از خداوند ملحق شدن به صالحان را طلب می کند، نشان دهندهی دو مطلب است: اول این که خود را از صالحان قطعی نمی پندارد، نشان دهندهی اوج خاکساری و ذلت در درگاه الهی است. دوم این که تصویری از صالحان دارد، که الحاق به آنها را طلب می کند. تطبیقی ذوقی می تواند ذوات پاک ائمه ی طاهرین باشد.

قُنُوتُ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ مِنْكَ الْبَدْءُ وَ لَكَ الْمَشِيئَةُ وَ لَكَ الْحَوْلُ وَ لَكَ الْقُوَّةُ وَ أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ جَعَلْتَ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ مَسْكَنًا لِمَشِيئَتِكَ وَ مَكْمَنًا لِإِرَادَتِكَ وَ جَعَلْتَ عُقُولَهُمْ مَنَاصِبَ أَوْامِرِكَ وَ نَوَاهِيكَ فَأَنْتَ إِذَا شِئْتَ مَا تَشَاءُ حَرَكْتَ مِنْ أَسْرَارِهِمْ كَوَامِنَ مَا أَبْطُنْتَ فِيهِمْ وَ أَبَدَاتَ مِنْ إِرَادَتِكَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ مَا أَفْهَمْتَهُمْ بِهِ عَنْكَ فِي عُقُودِهِمْ بِعُقُولٍ تَدْعُوكَ وَ تَدْعُو إِلَيْكَ بِحَقَائِقِ مَا مَنَحْتَهُمْ بِهِ وَ إِنِّي لِأَعْلَمُ مِمَّا عَلَّمْتَنِي مِمَّا أَنْتَ الْمَشْكُورُ عَلَى مَا مِنْهُ أُرَيْتَنِي وَ إِلَيْهِ أُوَيْتَنِي اللَّهُمَّ وَ إِنِّي مَعَ ذَلِكَ كُفَّه عَانِدٌ بِكَ لِأَنْدُ بِحَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ رَاضٍ بِحُكْمِكَ الَّذِي سَقْتَهُ إِلَيَّ فِي عِلْمِكَ جَارٍ بِحَيْثُ أُجْرَيْتَنِي قَاصِدٌ مَا أُمْتَنِي غَيْرَ ضَنِينٍ بِنَفْسِي فِيمَا يُرْضِيكَ عَنِّي إِذْ بِهِ قَدْ رَضَيْتَنِي وَ لَا قَاصِرٌ بِجَهْدِي عَمَّا إِلَيْهِ نَدَبْتَنِي مُسَارِعٌ لِمَا عَرَفْتَنِي شَارِعٌ فِيمَا أَشْرَعْتَنِي مُسْتَبْصِرٌ مِمَّا بَصَّرْتَنِي مُرَاعٍ مِمَّا أَرْعَيْتَنِي فَلَا تُخْلِنِي مِنْ رِعَايَتِكَ وَ لَا تُخْرِجْنِي مِنْ عِنَايَتِكَ وَ لَا تُفْعِدْنِي عَنْ حَوْلِكَ وَ لَا تُخْرِجْنِي عَنْ مَقْصِدِ أَنْالٍ بِهِ إِرَادَتِكَ وَ اجْعَلْ عَلَى الْبَصِيرَةِ مَدْرَجَتِي وَ عَلَى الْهَدَايَةِ مَحَجَّتِي وَ عَلَى الرَّشَادِ مَسْلُكِي حَتَّى تُنِيلَنِي وَ تُنِيلَ بِي أَمْنِيَّتِي وَ تَحَلَّ بِي عَلَى مَا بِهِ أَرَدْتَنِي وَ لَهُ خَلَقْتَنِي وَ إِلَيْهِ أُوَيْتَنِي وَ أَعِذْ أَوْلِيَائِكَ مِنَ الْإِفْتِتَانِ بِي وَ فَتْنُهُمْ بِرَحْمَتِكَ لِرَحْمَتِكَ فِي نِعْمَتِكَ تَفْتِينِ الْأَجْنِبَاءِ وَ الْأَسْتِخْلَاصِ بِسُلُوكِ طَرِيقَتِي وَ اتِّبَاعِ مَنَهْجِي وَ الْحِفْنِي بِالصَّالِحِينَ مِنْ آبَائِي وَ ذَوِي رَحْمِي - وَ دَعَا فِي قُنُوتِهِ اللَّهُمَّ مَنْ

أَوَى إِلَى مَأْوَى فَأَنْتَ مَأْوَايَ وَمَنْ لَجَأَ إِلَى مَلْجَأٍ فَأَنْتَ مَلْجَأِي أَللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاسْمِعْ نِدَائِي وَأَجِبْ دُعَائِي وَاجْعَلْ عِنْدَكَ مَتَابِي وَمَثْوَايَ وَأَحْرُسْنِي فِي بَلْوَايَ مِنْ افْتِنَانِ الْأَمْتِحَانِ وَلَهُ الشَّيْطَانِ بِعِظَمَتِكَ الَّتِي لَا يَشُوهُهَا وَلَعُ نَفْسٍ يَتَفَتِنُ وَلَا وَارِدُ طَيْفٍ يَتَطَّنُ وَلَا يَلْمُ بِهَا فَرَجٌ حَتَّى تَقْلِبَنِي إِلَيْكَ بِإِرَادَتِكَ غَيْرَ ظَنِينٍ وَلَا مَظْنُونٍ وَلَا مُرَابٍ وَلَا مُرْتَابٍ إِنَّكَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ .

بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام جلد ۸۲، صفحه ۲۱۴

وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْأَخْرِينِ ۸۴

و در آیندگان نامی نیک برایم قرار ده.

خواستهای بعدی ابراهیم ظاهری روشن دارد؛ او نام نیک که از او بر جای بماند را طلب می‌کند. اما طلب او نیازمند دقتی مضاعف است؛ عرض شد که ابراهیم موحد است، باید اندیشید که نام نیک و جاودان چه معنا و ثمری برای انسان موحد دارد.

به نظر حقیر چنین می‌آید که او جریان توحید را در هستی پس از خود طلب کرد. ابراهیم منادی توحید بود: مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (آل عمران، ۶۷). او از خداوند استمرار معارف حقیقی و ناب توحیدی را می‌خواهد. استجابت دعای او برداشت حقیر را تأیید می‌کند. پس از اوست که موسی، عیسی، و نبی اکرم معارف حقیقی را ادامه می‌دهند. چنان که ابراهیم باور خالص و ناب به خداوند داشت، پیش از او چنین نبود؛ البته همه‌ی انبیاء خداپرست بودند، و شرک در آن‌ها راه نداشت، اما همان‌طور که از آیات قبل روشن گردید، او توحید را در هستی مشاهده می‌کرد. قلب او به توحید نورانی گشته بود، بنابراین از خداوند خواست که این مسیر ادامه یابد.

الصَّادِق (ع): هُوَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) عُرِضَتْ وَلَايَتُهُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ فَقَالَ اللَّهُمَّ اجْعَلْهُ مِن ذُرِّيَّتِي ففَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۶۶ / بحار الانوار ج ۵۷، ص ۳۶ / الصراط المستقیم ج ۱، ص ۲۵۶

امام صادق (ع): او علی بن ابی طالب (ع) است که ولایتش بر ابراهیم عرضه شد، و او گفت: «خداوندا او را از میان نسل من قرار بده و خداوند نیز دعایش را مستجاب نمود».

عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) إِنَّ قَوْمًا طَالَبُونِي بِاسْمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُلْتُ لَهُمْ مِنْ قَوْلِهِ تَعَالَى وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا؛ فَقَالَ: صَدَقْتَ هُوَ كَذَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۶۶ / تأویل الآیات الظاهره ص ۲۹۷

یونس بن عبدالرحمن گوید: به امام رضا (ع) عرض کردم: «عده‌ای از من، نام امیرالمؤمنان علی (ع) در قرآن را خواستند، من به آنها گفتم: نام ایشان از این آیه استفاده می‌شود: برای آنها نام نیک و مقام برجسته‌ای [در میان همه امت‌ها] قرار دادیم (مریم/۵۰)». امام رضا (ع) فرمود: «درست گفتمی، همین طور است».

وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ۸۵

و مرا از وارثان بهشتی که سرشار از نعمت است قرار ده.

و هم چنین مرا از وارثان بهشت قرار ده. وارث معنایی روشن دارد، یعنی کسانی که نعمات بهشت را ارث می‌برند، و در آن ساکنند. اما معنایی دقیق‌تر نیز دارد، به طور قطع اصحاب یمین، و سابقون همه در بهشت هستند؛ اما لزوماً وارث بهشت نیستند. وارثان بهشت سابقونند. شرح سابقون در سوره ی واقعہ گذشت؛ ابراهیم بالتبع الحاق به صالحین، پیوستن به سابقون را از خداوند طلب می‌کند.

وَاعْفِرْ لِي يَا اَبِي اِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ ۸۶

و پدرم را ببخش، که او از گمگشتگان است.

مراد همان طور که گذشت آزر عموی ابراهیم است. از خداوند غفران آزر را طلب می‌کند. مراد ابراهیم از غفران، رها شدن او از شرک است. مگر نه وقتی مشرک باشد طلب بخشش معنا ندارد: **اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلٰلًا بَعِيْدًا** (نساء، ۱۱۶) عرض کردیم که دعاهای ابراهیم، دعاهای یک انسان موحد است، او به معارف توحیدی آشناست، می‌داند تنها راه نجات عمویش خروج از شرک است. سپس می‌فرماید: او از گمگشتگان است، او راه را گم کرده و به بیراهه رفته است، قلب او را به راه حقیقت بازگردان.

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ ۸۷

و مرا در روزی که همگان برانگیخته می‌شوند رسوا مکن.

خزی به معنای رسوایی، خواری، و شرمندگی است. وقتی است که عیبی در نهان است، و از آشکار شدن آن انسان شرمنده می‌شود.

ابراهیم در نهایت تواضع می‌فرماید در روزی که *يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ* (سوره طارق، آیه ۹) است، مرا رسوا میان خلق مکن! ابراهیم به خطاکاری خود واقف است، همان‌طور که در آیه ۸۲ (*وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ*) گذشت، و از خدا می‌خواهد تا خطاهایش را ببوشاند و او را رسوا نکند. شرح خطا در آیه ۸۲ گذشت.

يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ۸۸

روزی که نه مال فایده‌ای دارد و نه فرزندان!

این کریمه توصیف *يَوْمَ يُبْعَثُونَ* است. انسان عموماً در دنیا بر این دو امر تکیه دارد. هویت اعتباری خود را در ذیل مال و بنون می‌یابد. مقاصدش را در گرو مال پیدا می‌کند؛ و وجهه و شوکتش را در قالب فرزندان! به این دو می‌نازد و فخر می‌فروشد. اما روز قیامت هیچ‌کدام برای او فایده ندارد؛ همان‌طور که هیچ امر اعتباری برایش فایده نخواهد داشت. مرحوم علامه به زیبایی دو آیه را ذیل این کریمه نقل کرده‌اند:

وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرَكْتُمْ مَا خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَا نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ زَعَمْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءُ لَقَدْ تَقَطَّعَ بَيْنَكُمْ وَ ضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ (سوره انعام، آیه ۹۴)

فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ (سوره مؤمنون، آیه ۱۰۱)

إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۸۹

مگر کسی که با قلب سلیم نزد خدا آید.

سلم:

مقایس: الصَّحَّةُ وَ الْعَافِيَةُ.

التحقيق: هو ما يقابل الخصومة و هو الموافقة الشديدة في الظاهر و الباطن، بحيث لا يبقى خلاف في البين.

(در آیه): قلب طاهر من العيوب و النقائص، حقيقة السليمة و الرفق في القلب، و هذه الحقيقة انما تتحقق بالتنزه عن العيوب.

این کریمه بسیار مهم و راهگشا است. از آیات کلیدی قرآن کریم است. الا در آیه استثناء منقطع است، به معنای لکن. بر این اساس ترجمه می‌شود: در آن روز مال و فرزند برای کسی فایده نخواهد داشت، اما کسی که قلب سلیم دارد در آن روز بهره‌مند است؛ حال چه مال، فرزند و ... داشته باشد چه نه. روشن است که استثناء متصل چنانکه بعضی از مفسرین بیان کرده‌اند نمی‌باشد. چرا که مراد این نیست که اگر مال و فرزند داشت، و قلب سلیم هم داشت بهره‌مند است!

سلم همان‌طور که در لغت آمد به معنای پاکیزگی از عیوب ظاهری و باطنی است. به تعبیر دیگر وقتی قلب در سلامت روحانی باشد، و ظاهر هم تابع و موافق آن باشد، قلب سلیم است. روشن است که سخن از باطن است؛ کسی است که باطن را منزّه از باورها و عیوب کرده است. هم و غمّش تهذیب بوده است. پاکیزگی ابتدا در باور و سپس در اوصاف (عیوب) خود را نشان می‌دهد. نشانه‌اش افعال مطابق با باطن است. قلب سلیم یک بار دیگر در قرآن آمده است. در وصف خود ابراهیم: **وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** (سوره صافات، آیه ۸۳ و ۸۴). آن‌چه به کار انسان در قیامت که وادی انکشاف حقیقت است می‌آید تنها قلب سلیم است.

در روایات زیادی به قلب سلیم اشاره شده است، برای روشنی بیشتر چند روایت نقل می‌گردد:

۱. الصَّادِقُ (ع): صَاحِبُ النِّيَّةِ الصَّادِقَةِ صَاحِبُ الْقَلْبِ السَّلِيمِ لِأَنَّ سَلَامَةَ الْقَلْبِ مِنْ هَوَاجِسِ المَحْدُورَاتِ بِتَخْلِيسِ النِّيَّةِ لِلَّهِ فِي الْأُمُورِ كُلِّهَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۷۰ / بحار الانوار ج ۶۷، ص ۲۱۰

امام صادق (ع): کسی که دارای نیتی پاک و صادق باشد از سلامت قلب برخوردار است؛ چون سالم داشتن قلب از خاطرات و افکار زیان بار در صورتی میسر است که انسان در تمام کارهای خود نیت را برای خدا خالص نماید؛ خداوند متعال می فرماید: يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ.

۲. الصَّادِقُ (ع): إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ قَالَ هُوَ الْقَلْبُ الَّذِي سَلِمَ مِنْ حُبِّ الدُّنْيَا.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۷۰ / مستدرک الوسایل ج ۱۲، ص ۴۰

امام صادق (ع): إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ؛ قلبی است که از دوستی دنیا در امان مانده باشد.

۳. عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عِيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ الْقَلْبُ السَّلِيمُ الَّذِي يَلْقَى رَبَّهُ وَ لَيْسَ فِيهِ أَحَدٌ سِوَاهُ قَالَ وَ كُلُّ قَلْبٍ فِيهِ شِرْكٌ أَوْ شَكٌّ فَهُوَ سَاقِطٌ وَ إِنَّمَا أَرَادُوا الزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا لِتَفْرِغَ قُلُوبُهُمْ لِلْآخِرَةِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۷۰ / الکافی ج ۲، ص ۱۶

سفيان بن عيينه گوید: از امام صادق (ع) در مورد: الْقَلْبُ السَّلِيمُ پرسیدم. فرمود: قلب سلیم آن دلی است که در آن جز خدا کسی دیگر نباشد. هر دلی که در آن شرک و یا شکی باشد آن دل ساقط می‌باشد، آن‌ها در دنیا زاهد شدند تا دلشان برای آخرت آماده گردد و به آن دل بستگی پیدا کنند.

۴. رُوِيَ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَتَبَ عَلَى كَفَنِ سَلْمَانَ :

رَفَدْتُ عَلَى الْكَرِيمِ بَعِيرِ زَادٍ
مِنَ الْحَسَنَاتِ وَالْقَلْبِ السَّلِيمِ
وَ حَمَلُ الزَّادِ أَفْحَحُ كُلِّ شَيْءٍ
إِذَا كَانَ الْوُفُودُ عَلَى الْكَرِيمِ

زاد المعاد جلد ۱، صفحه ۵۷۵

۵. الْقُطْبُ الرَّوْنَدِيُّ فِي لُبِّ الْبَابِ: وَ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ الْقَلْبِ السَّلِيمِ فَقَالَ هَذَا قَلْبٌ مَنْ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِكَثْرَةِ الصَّلَاةِ وَ الصِّيَامِ وَ لَكِنْ يَدْخُلُهَا بِرَحْمَةِ اللَّهِ وَ سَلَامَةِ الصَّدْرِ وَ سَخَاوَةِ النَّفْسِ وَ الشَّفَقَةِ عَلَى الْمُسْلِمِينَ .

مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل جلد ۱۵، صفحه ۲۶۰

وَأَزْلَفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ ۹۰ وَبُرَزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ ۹۱

بهشت را برای اهل تقوا نزدیک می‌دارند. و دوزخ را برای گمراهان آشکار گردانند.

زلف به معنای قرب و نزدیکی است. برز به معنای ظهور است. غوی به معنای گمراهی است. همان‌طور که بهشت به متقین نزدیک است، دوزخ هم برای گمراهان ظهور پیدا می‌کند.

وَ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ۹۲ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ ۹۳

به آنان گفته می‌شود: آنچه به جای خدا می‌پرستیدید کجاست؟! آیا یاری‌تان می‌کنند؟ یا (حداقل) برای خود می‌توانند کاری بکنند؟

به دوزخیان گفته می‌شود: حال ببینید معبودانی را که پرستش و عبادت می‌کردید کجا هستند؟ غیر از خداوند احد معبودانی اختیار کرده بودید، و به آن‌ها مشغول بودید، حالا می‌توانند کاری برایتان بکنند؟ معلوم است که نمی‌توانند! برای شما که نمی‌توانند، حداقل برای خودشان کاری از دستشان برمی‌آید؟

آری قیامت بروز و انکشاف حقیقت است، زبان استفهامی که همراه توییح است، بیان حقیقت قیامت است. البته که در همین عالم نیز می‌توان این سؤال را از خود پرسید. اکنون معبودان چوب و سنگ نیستند، اما هم‌چنان انسان‌ها الهه‌هایی دارند و دور آن‌ها می‌گردند؛ بت‌پرستی مدرن!

فَكُفِّرُوا فِيهَا هُمْ وَالْعَاوُنَ ۙ وَجُنُودَ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ۙ ۹۵

سرانجام آنان و گمراهان و همه‌ی سپاهیانِ ابلیس در دوزخ افکنده شوند.

کَبَّ:

مقایس: يدلّ علی جمع و تجمّع، لا یشدّ منه شیء، و منه کببت الشیء لوجهه اکبّه کبّاً.

مصباح: قلبته علی رأسه.

کَبَّوْا به معنای به زمین خوردن با صورت است. سرانجام اینان یعنی معبودان دروغین (اصنام)، گمراهان، و همین‌طور تابعان ابلیس دوزخ است. در دوزخ با صورت انداخته می‌شوند. مراد این است که در بدترین حال ممکن دوزخ را ملاقات می‌کنند.

قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ۙ ۹۶ تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۙ ۹۷ اِذْ نُسَوِّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۙ ۹۸ وَ مَا اَضَلَّنَا اِلَّا الْمَجْرِمُونَ ۙ ۹۹

در دوزخ در حالی که با هم ستیز می‌کنند، گویند: سوگند به خدا ما در گمراهی آشکاری بودیم. که شما را با پروردگار هستی برابر می‌دانستیم. ما را جز مجرمان گمراه نکردند.

در دوزخ این‌ها با هم گفت‌وگو می‌کنند. اما سخنانشان همراه با نزاع و ستیز است. اصنام را مخاطب قرار می‌دهند: ما بی‌تردید در گمراهی عمیقی بودیم، چرا که شما را در کنار پروردگار هستی قرار دادیم. دلیل گمراهی ما مجرمان هستند. در دوزخ هم که وارد می‌شوند، گمراهی را متوجه خودشان نمی‌دانند؛ خود را مقصّر نمی‌پندارند. به دنبال دلائلی می‌گردند تا عذری برایشان باشد. دلیل گمراهی این‌ها همین است. اگر از این عذرتراشی و خودبینی خارج می‌شدند، بی‌شک مسیر هدایت را می‌پیمودند.

فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ ۱۰۰ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ ۱۰۱ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۲

اکنون برای ما هیچ شفیع نیست. و نه دوستِ دلسوز و مهربانی. ای کاش بازگشتی برای ما بود تا از مؤمنان می‌شدیم.

ادامه‌ی گفتار اینان چنین است: حال هیچ واسطه‌ای وجود ندارد تا کمک‌حال ما باشد، و ما را از این وضعیت خارج کند. و هیچ دوستِ شفیق و دلسوزی هم نداریم تا مرهمی بر حال ما باشد. حمیم همان‌طور که راغب معنا کرده است القریب المشفق است. ای کاش راهی بود تا دوباره به دنیا برمی‌گشتیم، فرصت دیگری داشتیم، تا ایمان می‌آوردیم و مسیری دیگر را طی می‌کردیم. خودشان می‌دانند که این کلامی عاری از حقیقت است. چرا که اگر حقیقتاً از راه گذشته پشیمان بودند، و خودپرستی را رها کرده بودند، نیازی به بازگشت به دنیا نبود. راه خداوند همواره برای انسان باز است. توجه کنیم که با آن حال و اوج گرفتاری باز هم به دامان خدا نمی‌روند! باز هم دنبال شفیع و دوستی می‌گردند که کاری برایشان کند، در آن حال هم خدا را رفیق شفیق نمی‌یابند! به خدا پناه می‌برم، امید که حقیر چنین نباشم.

۱. عَنْ مُفَضَّلٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِ اللَّهِ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ قَالَ الشَّافِعُونَ الْأئِمَّةُ وَالصَّدِيقُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۸۰ / بحار الأنوار ج ۸، ص ۴۲

۲. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَا زُرَّارَةُ... مَا عَيْنٌ أَحَبُّ إِلَيَّ اللَّهُ وَلَا عَبْرَةٌ مِنْ عَيْنٍ يَكْتُوْ دَمَعَتْ عَلَيْهِ (علی الحسین) وَمَا مِنْ بَاكِ بِنَكِيهِ إِلَّا وَقَدْ وَصَلَ قَاطِمَةٌ (س) وَأَسْعَدَهَا عَلَيْهِ وَوَصَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَأَدَّى حَقَّنَا... وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُحْشَرُ إِلَّا وَعَيْنَاهُ بَاكِئَةٌ إِلَّا الْبَاكِينَ عَلَى جَدِّي فَإِنَّهُ يُحْشَرُ وَعَيْنُهُ قَرِيرَةٌ وَالْبِشَارَةَ تَلْقَاهُ وَالسُّرُورَ عَلَى وَجْهِهِ وَالخَلْقُ فِي الْفِرْعَ وَهُمْ آمِنُونَ وَالخَلْقُ يُعْرَضُونَ وَهُمْ حَدَاثُ الْحُسَيْنِ (ع) تَحْتَ الْعَرْشِ وَفِي ظِلِّ الْعَرْشِ لَا يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ يُقَالُ لَهُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ فَيَأْبُونَ وَ يَخْتَارُونَ مَجْلِسَهُ وَ حَدِيثَهُ وَ إِنَّ الْحَوْرَ لَتُرْسِلُ إِلَيْهِمْ إِنَّا قَدْ اسْتَقْنَاكُمْ مَعَ الْوَالِدَانِ الْمُخَلَّدِينَ فَمَا يَرْفَعُونَ رُءُوسَهُمْ إِلَيْهِمْ لَمَّا يَرَوْنَ فِي

مَجْلِسِهِمْ مِنَ السُّرُورِ وَالْكَرَامَةِ وَإِنَّ أَعْدَاءَهُمْ مِنْ بَيْنِ مَسْحُوبِ بِنَاصِيَتِهِ إِلَى النَّارِ وَمِنْ قَاتِلِ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ وَإِنَّهُمْ لَيُؤْرُونَ مَنَزِلَهُمْ وَمَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَدْنُوا إِلَيْهِمْ وَلَا يَصِلُونَ إِلَيْهِمْ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۸۴ / بحار الأنوار ج ۴۵، ص ۲۰۶

زراره گوید: امام صادق (ع) فرمود: «ای زراره، هیچ چیزی از چشمی که برای حسین (ع) گریه کند و اشکی که برای امام حسین (ع) بریزد نزد خدا محبوب تر نخواهد بود. هیچ کسی برای امام حسین (ع) گریه نمی کند مگر اینکه به فاطمه (س) و به پیغمبر خدا (ص) خواهد رسید و حق ما را ادا خواهد کرد ... هر بنده ای فردای قیامت محشور شود چشمانش گریانند مگر آن چشم که برای جدم حسین گریان باشد. زیرا او در حالی محشور می شود که چشمش به جمال محمد و آل اطهرش روشن است. بشارتی به او داده می شود و آثار سرور در صورتش می باشد. مردم در آن روز دچار جزع و فزع هستند غیر از گریه کنندگان بر امام حسین (ع) که در امان خواهند بود. مردم در آن روز برای حساب عرضه می شوند. ولی آنان در زیر سایه ی عرش با امام حسین گفتگو می کنند و از بدی حساب خوفی ندارند. به ایشان گفته می شود: داخل بهشت شوید، ولی نمی پذیرند، بلکه مجلس سخن گفتن با امام حسین (ع) را انتخاب می کنند. حور العین نزد آنان فرستاده می شوند و به ایشان می گویند: ما و این غلمان بهشتی مشتاق شما می باشیم. ولی آنان برای آن سرور و کرامتی که در مجلس امام حسین (ع) می بینند سر به سوی حور العین بلند نمی کنند. ولی گروهی از دشمنان ایشان با صورت دچار آتش جهنم هستند و گروه دیگری می گویند: ما شفیع و دوست مهربانی نداریم. آنان منزل و مأوی ایشان را می بینند ولی قدرت ندارند که به ایشان نزدیک شوند و به ایشان برسند».

إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۰۳ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۰۴

بی‌گمان در این (داستان) آیه‌ای است، و بیشترشان مؤمن نبودند. پروردگارت تنها اوست که باعزت و بسیار مهربان است.

این دو آیه بار سوم است که در سوره تکرار می‌شود، عرض شد که این دو آیه به منزله‌ی گوشواره و جمع‌بندی هر بخش از سوره است. شرحش در آیات قبل بیان شد.

آیات ۱۰۵ تا ۱۲۲:

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ۱۰۵

قوم نوح پیامبران را تکذیب کردند.

داستانِ سومی که پس از داستان موسی و ابراهیم در این سوره تعریف می‌شود، داستان حضرت نوح است. نوح پیش از ابراهیم، و اولین پیامبر اولوالعزم است.

معنای کریمه روشن است؛ دو نکته در آیه وجود دارد: قوم مذکر است، در حالی که کَذَّبَتْ مؤنث آمده است؛ جهت تأنیث این است که قوم به معنای جماعة است. دوم این که قوم نوح، او را تکذیب کردند، اما در آیه آمد: كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ، پیامبران را تکذیب کردند. علت این است که تکذیب یکی از پیامبران در واقع تکذیب همه‌ی پیامبران است، چرا که همه‌ی آن‌ها در نوع و پیام اصلی دعوت یکسانند.

إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۰۶

هنگامی که برادرشان نوح به آنان گفت: آیا پروا نمی‌کنید؟

شروع داستان از این کریمه است. نوح در میان ایشان زندگی می‌کرد، و یکی از خودشان بود؛ به همین جهت گفته شد: إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ مُرَادٌ نُّوحٌ مِنْ تَقْوَا، تقوای اصطلاحی درون دینی نیست، چرا که تقوا به این معنا پس از ایمان است. بنابراین مراد از تقوایی که نوح قومش را به آن دعوت می‌کند، اصلِ واژه است. به معنای مراقبت کردن از خویش، یعنی چرا اندکی به خود نمی‌آیید، و در احوال خود و هستی نمی‌اندیشید؟!

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ۗ ۱۰۸

من برای شما پیامبری امینم. پس ادبِ حضورِ خدا را مراعات کنید، و حرف‌هایم را جدی بگیرید.

مراد از رَسُولٌ أَمِينٌ فرستاده‌ی خداست که در ابلاغِ رسالتش امین است. رعایت تقوا در آیه‌ی قبل بیان گردید. نتیجه‌ی رَسُولٌ أَمِينٌ بودن، أَطِيعُونَ است. اگر مرا رسول بدانید سخنانم را جدی می‌گیرید، و به حرف‌هایم گوش می‌دهید.

وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ۗ ۱۰۹ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ۗ ۱۱۰

از شما برای کاری که می‌کنم هیچ مزدی نمی‌خواهم، اجر من تنها بر عهده‌ی پروردگار هستی است. پس ادبِ حضورِ خدا را مراعات کنید، و حرف‌هایم را جدی بگیرید.

این سخنِ نوح کلامِ همه‌ی انبیاء بود. آن‌ها رابطه‌ی مالی با مردم نداشتند. نوح می‌گوید: در قبالِ وظیفه‌ای که خدا بر عهده‌ام گذاشته است، هیچ انتظاری از شما ندارم. اجر من با خداوندی است که پروردگار همه‌ی هستی است. اگر کسی در جایگاه مبلّغ دین قرار گرفت، نباید رابطه‌ی مالی با هیچ کس داشته باشد. رابطه‌ی مالی تأثیر دعوت را به کلی از میان می‌برد.

قَالُوا اٰنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْاَرْدُلُوْنَ ۱۱۱

گفتند: تو را باور کنیم در حالی که فرومایگان از تو پیروی کرده‌اند؟!

پاسخ اینان به نوح بسیار عجیب است. می‌گویند: ما به تو ایمان بیاوریم، در حالی که انسان‌های فرومایه به تو ایمان آورده‌اند! مراد از اردل مردمی هستند که از لحاظ مالی و رتبه‌ی اجتماعی ضعیف بودند. پاسخ اینان نشان‌دهنده‌ی خودخواهی و کبر درویشان است. اگر نوح را حقیقتاً هم پیامبر می‌دانستند، به خاطر این‌که در زمره‌ی انسان‌های ضعیف قرار نگیرند، حاضر به تبعیت از نوح نبودند.

قَالَ وَمَا عَلِمِيْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۱۱۲

(نوح) گفت: به آن‌چه (پیش از این) می‌کردند آگاهی ندارم. (احتمال دیگر: من به آن‌چه می‌کردند چه دانشی دارم؟)

در ما که بر علمی آمده دو احتمال داده شده است: اول این‌که مای استفهام باشد، مراد نوح بر این اساس چنین است: من چه علمی و آگاهی به گذشته‌ی آن‌ها دارم؟ دوم این‌که مای نافیه باشد، معنا چنین می‌شود: من به حال آنان علم ندارم.

اِنَّ حِسَابَهُمْ اِلَّا عَلٰی رَبِّيْ لَوْ تَشْعُرُوْنَ ۱۱۳ وَمَا اَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۱۱۴ اِنَّ اَنَا اِلَّا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ۱۱۵

حساب ایشان جز با پروردگارم نیست، اگر می‌فهمیدید. و من هرگز مؤمنان را از خود نمی‌رانم. من جز بیم‌دهنده‌ای روشنگر نیستم. (گرمارودی)

آن‌ها هرچه بودند و اکنون هستند، با خدا است. به من و شما ارتباطی ندارد؛ شما خود را دریابید. من هیچ‌گاه کسی را از خداوند نمی‌رانم. یعنی اگر شما فکر می‌کنید که من ایشان را از خود دور می‌کنم، تا شما ایمان آورید، سخت در

اشتباهید. من تنها یک وظیفه دارم، این که پیام خداوند را به شما برسانم. پیامی که همراه با انذار است، و در عین حال بسیار روشن می‌باشد.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ۱۱۶

گفتند: نوح اگر دست (از این کارها) برنداری، بی‌شک سنگسار خواهی شد. (از سنگسارشدگان خواهی شد، معادل فارسی خوبی نیست)

تکرار تاریخ امری عجیب است، هم‌اکنون هم تاریخ بارها و بارها تکرار می‌شود. پس از این که با کلام نتوانستند نوح را از مأموریتش منصرف کنند، زبان به تهدید گشودند. گفتند اگر دست از این کارهایت نکشی، قطعاً تو را سنگسار می‌کنیم.

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ ۱۱۷ فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۱۸

(نوح) گفت: پروردگارا قوم مرا تکذیب کردند. پس میان من و آنان چاره‌ای کن، و مرا و همراهان مؤمنم را رهایی بخش.

پاسخ نوح به تهدید آن‌ها در این سوره نیامد؛ نوح شکایتش از آن‌ها را به خداوند برد. گفت: خدایا، مردمم حرف مرا گوش نمی‌دهند، و مرا دروغگو می‌شمارند، و تکذیب می‌کنند. حال بین من و آن‌ها راهی قرار بده. راهی که گشایشی ایجاد کند. مرا و اندک مردمی که ایمان آورده‌اند را از شر آزار و اذیت اینان نجات بخش.

نوح پیامبر صبوری است. در سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۱۴ مدّت حضور نوح در میان مردمش را ۹۵۰ سال می‌شمارد: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ. او حدود هزار سال مردم را به خدا و حقیقت دعوت کرد، و هرگز خسته نشد. پس از این همه شکیبایی از خداوند طلب راهی کرد تا مؤمنان را نجات دهد.

فَأُنجِيْنَاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۱۱۹ ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ ۱۲۰

آن‌گاه بود که نوح و همراهانش در کشتی آکنده (از جمعیت و جانداران) را رهانیدیم. و باقی‌ماندگان را غرق کردیم.

سرانجام نوح و قومش چنین شد که او و مؤمنین را در کشتی، همراه با جانوران نجات دادیم، و ناباوران را در طوفانی سهمگین غرق کردیم. مراد از مشحون مملو است. چرا که غیر از مؤمنان، نوح به فرمان خداوند از هر جانوری یک جفت بر کشتی سوار کرد.

داستان نوح در سوره‌های متعددی از قرآن تعریف شده است. در سوره‌ی هود نیز این داستان به زیبایی به تصویر کشیده است، بخشی از آیات که مربوط به نجات نوح و مؤمنان است را از این سوره نقل می‌کنیم تا تکمیل‌کننده‌ی داستان در این سوره باشد.

سوره‌ی هود، آیات ۳۶ تا ۴۱: وَ أَوْحِيَ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۳۶ وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَ وَحِينَا وَ لَا تَخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّغْرَقُونَ ۳۷ وَ يَصْنَعُ الْفُلْكَ وَ كَلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ۳۸ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَ يَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ۳۹ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَ فَارَ التَّنُورَ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَ أَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ مَنْ آمَنَ وَ مَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ۴۰ وَ قَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ۴۱

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۲۱ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۲۲

بی‌گمان در این (داستان) آیه‌ای است، و بیشترشان مؤمن نبودند. پروردگارت تنها اوست که باعزت و بسیار مهربان است.

شرح این آیات بیان شد.

آیات ۱۲۳ تا ۱۴۰:

كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ ۱۲۳

(قوم) عاد پیامبران را تکذیب کردند.

داستان بعدی در این سوره، داستان قوم عاد است. قوم عاد، مردمان حضرت هود بودند. آن‌ها هم هود را باور نکردند و تکذیب کردند. بنابراین آن‌ها هم در واقع همه‌ی پیامبران را تکذیب کردند.

إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۲۴ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۱۲۵ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ۱۲۶ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۲۷

هنگامی که برادرشان هود به آنان گفت: آیا پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس ادبِ حضورِ خدا را مراعات کنید، و حرف‌هایم را جدی بگیرید. از شما برای کاری که می‌کنم هیچ مزدی نمی‌خواهم، اجر من تنها بر عهده‌ی پروردگار هستی است.

آیات دقیقاً مشابه آیاتی است که در داستان نوح و قومش گذشت؛ علت یکسان بودن آیات این است که گرچه زمان‌ها تغییر می‌کند، و مردمان و پیامبرانشان نیز تغییر می‌کنند، اما ناباوری و تکذیب تکرار و تکرار می‌شود؛ همان طور که ایمان و سعادت نیز تکرار می‌شود. تاریخ چرخه‌ی تکرارشونده است.

أَتْبُنُونَ بِكُلِّ رِيْعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ۱۲۸ وَ تَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۱۲۹

آیا بر هر بلندی بیهوده بنایی می‌سازید؟! و کاخ‌هایی می‌گزینید بدان امید که جاودان بمانید؟!

ریع هر مکان مرتفعی است. عبث کاری است که غایت و فایده ندارد. ظاهراً قوم عاد در مکان‌های مرتفع بناهای باشکوهی می‌ساختند، تا نشانه‌ی قدرت و امتیازشان باشد. این سازه‌ها فایده‌ی عقلانی نداشت، و تنها برای تفاخر و امیال سرکششان چنین می‌کردند.

مصانع بناهایی قصرگونه بود که بسیار مستحکم می‌نمود. چنین بناهایی می‌ساختند، چرا که گمان می‌کردند همواره باقی می‌ماند، و خودشان نیز جاودانه‌اند.

نکته‌ی دقیقی در این دو آیه وجود دارد، کارِ مادی بدون غایت مذموم شمرده شده است. ساخت بنای مستحکم اگر برای جهت عقلاتی باشد قطعاً مذموم نیست، مانند این‌که برای حفاظت از سرما و مانند آن باشد، اما هنگامی که تنها برای تفاخر باشد نکوهیده است. دنیای امروز سرشار از این کارهاست، کمتر کاری یافت می‌شود که برای امیال و تفاخر نباشد. حقیقت پوشیده شده، و اعتبار حاکم است. رهایی از این چرخه فوق‌العاده دشوار است. نیازمند اندیشه‌ی عمیق است. امروز اکثر انسان‌ها، رسانه‌ها، حکومت‌ها و ... به برتری جویی در دنیا تشویق می‌کنند. روزگاری قناعت امری پسندیده بود و مورد اقبال، نتیجه این میشد که انسان می‌توانست بیندیشد و غایاتش را امور غیر مادی قرار دهد؛ اما اکنون کار بسیار سخت است.

روایت نفیس و قابل تأملی از حضرت رسول را نقل کنیم:

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) خَرَجَ فَرَأَى قُبَّةً فَقَالَ: مَا هَذِهِ؟ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: هَذَا لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَمَكَثَ حَتَّى إِذَا جَاءَ صَاحِبُهَا فَسَلَّمَ فِي النَّاسِ أَعْرَضَ عَنْهُ وَ صَنَعَ ذَلِكَ مِرَارًا حَتَّى عَرَفَ الرَّجُلُ الْغَضَبَ بِهِ وَ الْإِعْرَاضَ عَنْهُ فَشَكَى ذَلِكَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ قَالَ: وَ اللَّهُ إِنِّي لَا أَنْكُرُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) مَا أَدْرِي مَا حَدَّثَ فِيَّ وَ مَا صَنَعْتُ؟ قَالُوا: خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) فَرَأَى قُبَّتَكَ فَقَالَ: لِمَنْ

هَذِهِ؟ فَأَخْبَرْتَاهُ فَرَجَعَ إِلَى قُبَّتِهِ فَسَوَّاهَا بِالْأَرْضِ؟ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمَّ يَرِ الْقُبَّةَ فَقَالَ: مَا فُعِلَتِ الْقُبَّةُ الَّتِي كَانَتْ هِيْهُنَا؟ قَالُوا: شَكَا إِلَيْنَا صَاحِبُهَا إِعْرَاضَكَ عَنْهُ فَأَخْبَرْتَاهُ فَهَدَمَهَا. فَقَالَ: إِنَّ كُلَّ مَا يُبْنَى وَيَبَالُ عَلَى صَاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا لَا بُدَّ مِنْهُ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۵۹۸

انس بن مالک نقل می‌کند: روزی رسول خدا (ص) آمد و بر سر ساختمانی قبّه‌ای بلند دید. پرسید: «این چیست؟» اصحاب گفتند: «این ساختمان از آن یکی از انصار است». پیامبر (ص) درنگ کرد، تا صاحب آن آمد، و در میان مردم سلام کرد، پیامبر (ص) از او روی گرداند. و این کار را چند بار در حق او تکرار کرد، تا آن مرد سرانجام از خشم و اعراض رسول خدا (ص) از خودش آگاه شد، و نزد اصحاب گله کرد و گفت: «من متوجه نظر تند رسول خدا (ص) شده‌ام، لیکن نمی‌دانم چه شده است و من چه کرده‌ام؟» گفتند: «پیامبر (ص) بیرون آمد و قبّه‌ی تو را دید. و پرسید: «این از آن کیست؟ و ما به او گفتیم که مال توست». پس آن مرد رفت و قبّه را [ویران و] با زمین یکسان کرد. سپس رسول خدا (ص) روزی بیرون آمد و آن قبّه را ندید، پرسید: «قبّه‌ای که اینجا بود چه شد؟» گفتند: «صاحب آن علت اعراض شما را از ما جویا شد و ما او را آگاه کردیم، و او آن را ویران ساخت». در اینجا پیامبر (ص) فرمود: «هر بنایی که ساخته شود، برای صاحب خود در روز قیامت وبالی خواهد بود، مگر ساختمانی که به اندازه‌ی نیاز باشد».

وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ ۱۳۰

و چون خشمگین شوید، چونان گردن‌کشان خشم می‌آورید؟!

در مجمع‌البیان لغات این آیه چنین معنا شد: البطش العسف قتلا بالسيف و ضربا بالسوط، و الجبار العالی علی غیره بعظیم سلطانه. و هو فی صفة الله سبحانه مدح و فی صفة غیره ذم لأن معناه فی العبد أنه يتكلف الجبرية. مراد این کریمه غضب و خشونت اینان است. وقتی عصبانی می‌شدند چون جباران خشونت می‌ورزیدند! یعنی افسار عقلشان را به غضب می‌سپردند، و پس از آن بود که هر ناشایستی را مرتکب می‌شدند. خشم و غضب عقل را زائل می‌کند. در حین خشم عقل نیست که تصمیم می‌گیرد و عمل می‌کند. از همین روست که پس از خشم انسان از گفتار و کردار خود پشیمان می‌شود. انسان خشمگین به خود و دیگران آسیب‌های جبران‌ناپذیر می‌زند. عدّه‌ای پس از خشم نیز به خود نمی‌آیند، اینان غرق در تکبر هستند، همان‌طور که در آیه آمد: بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ؛ خشمشان که فروکش کرد، دیگران را موجب غضب خود می‌بینند، و خود را محقّ در ابراز رفتارهای ناشایست. شهوت افسارگسیخته نیز همین کار را با انسان می‌کند. جهت سفارش مکرر اهل بیت سلام‌الله‌علیهم بر کنترل خشم، و کاری نکردن در حین خشم همین است. به همین مقدار بسنده می‌کنیم، گرچه سخن در این باب بسیار است.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ۱۳۱

پس ادب حضور خدا را مراعات کنید، و حرف‌هایم را جدی بگیرید.

باز هم هود آن‌ها را مانند آیه‌ی ۱۲۶ به پروا و رعایت حدود دعوت می‌کند.

وَ اتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ۱۳۲ أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَ بَنِينَ ۱۳۳ وَ جَنَّاتٍ وَ عِيُونٍ ۱۳۴

و از کسی پروا کنید که شما را در آنچه بدان آگاهید یاری کرد. شما را با چارپایان، فرزندان، بوستان‌ها، و چشمه‌ساران یاری کرد.

سپس هود دلیل مراعات تقوا را بیان کرده و می‌گوید: خدایی دارید که همواره یاریتان کرده است، نعمت‌های بسیار به شما عطا کرده است، مانند: چارپایان، فرزندان، بوستان‌ها، چشمه‌سارها، و... شما به همه‌ی این نعمت‌ها آگاهی دارید، اما از آن غفلت کرده‌اید و افسار عقلتان را به شهوت و غضب سپرده‌اید.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۳۵

من از عذابِ روزیِ سترگ بر شما بیمناکم.

هود سرانجام کارشان را به ایشان نمایاند. گفت: اگر چنین روندی را ادامه دهید، انجامی ناگوار خواهید داشت. من از عذابی که در روز قیامت به شما خواهد رسید بیمناک هستم.

قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ۱۳۶

گفتند: چه پند دهی و چه ندهی (یا از پنددهندگان نباشی) برای ما یکسان است.

اما عاد به هود گوش نمی‌سپردند. با تبختر گفتند: حرف‌ها و موعظه‌هایت هیچ اثری در ما ندارد. بیهوده خود و ما را خسته مکن.

إِنْ هَذَا إِلَّا خُلِقَ الْأَوَّلِينَ ۱۳۷ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ۱۳۸

این‌ها جز خوی پیشینیان نیست. و ما هرگز عذاب نخواهیم شد.

این آیات ادامه‌ی کلام عاد به هود است. گفتند: این حرف‌های تو، همان است که در زمان‌های گذشته نیز بارها گفته و شنیده شده است. دعوت به خدا و دست‌کشیدن از خود، کلام جدیدی نیست که تو بخواهی به ما بگویی. نه ما به تو ایمان می‌آوریم، و نه از انذارهای تو بیم داریم، چرا که ما هیچ‌گاه عذاب نخواهیم شد.

خلق جمع نیست، بلکه مفرد و به معنای خصلت، خوی، و رفتار است. همان‌طور که در وصف پیامبر آمد: وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ (آیه ۴ سوره قلم). مراد آن‌ها از خُلُقِ الْأَوَّلِينَ باورها و خصوصیات اخلاقی است که پیامبران در جامعه ترویج می‌کردند، و مردم ناباور از آن به اساطیر تعبیر می‌کردند: لَقَدْ وَعَدْنَا نَحْنُ وَ آبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ (آیه ۸۳ سوره مؤمنون)

فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۳۹ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۴۰

سرانجام او را تکذیب کردند، ما نیز آنان را هلاک کردیم، بی‌گمان در این (داستان) آیه‌ای است، و بیشترشان مؤمن نبودند. پروردگارت تنها اوست که باعزت و بسیار مهربان است.

اینان نیز مانند نیاکانشان هود را تکذیب کردند، و به هلاکت رسیدند. ادامه‌ی آیات روشن است، شرحش در فقرات پیشین گذشت.

آیات ۱۴۱ تا ۱۵۹:

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ۱۴۱ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَحُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۴۲ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۱۴۳ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ۱۴۴ وَ مَا
أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۴۵

(قوم) ثمود پیامبران را تکذیب کردند. هنگامی که برادرشان صالح به آنان گفت: آیا پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری
امینم. پس ادب حضور خدا را مراعات کنید، و حرف‌هایم را جدی بگیرید. از شما برای کاری که می‌کنم هیچ مزدی
نمی‌خواهم، اجر من تنها بر عهده‌ی پروردگار هستی است.

داستان نبی بعدی، داستان صالح و قومش ثمود است. شاکله‌ی آیات یکسان است؛ جهت آن در آیات قبلی بیان گردید.
معنای آیات روشن است، و در فقرات گذشته شرح داده شد.

أَتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ ۱۴۶ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۱۴۷ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ ۱۴۸

آیا در آنچه این‌جا دارید آسوده رها خواهید شد؟ (ملکی، نقل به مضمون): نکند خیال می‌کنید شما را همیشه در همین
ناز و نعمت باقی می‌گذارند؟! در بوستان‌ها و چشمه‌ساران، و کشتزارها و درختان خرمایی که شکوفه‌هایش بسیار لطیف
است.

صالح در ادامه به قومش گفت: شما می‌پندارید برای همیشه در همین حال باقی می‌مانید؟! در ناز و نعمتی که خداوند
برایتان قرار داده است جاودان خواهید بود؟! نعمت‌هایی که در کریمه به شماره آمده است چنین است: باغ‌ها،
چشمه‌سارها، کشتزارها، و درختان خرمای انبوه.

هضم را مجمع‌البیان چنین معنا کرد: اللطیف فی جسمه طلع را مقایس به معنای ظهور و بروز دانسته است. طلوع خورشید گفته شد، چرا که نور ظهور پیدا می‌کند. در آیه مراد آن چیزی است که در ابتدای ثمر دادن نخل در شاخه‌ها ایجاد می‌شود. می‌تواند شکوفه، یا خرما یا تازه باشد. وصف هضم به معنای لطیف و پاکیزه بودن ثمر درخت نخل است.

وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ۱۴۹ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونَ ۱۵۰

از دل کوه‌ها استادانه خانه‌هایی می‌تراشید. پس ادب حضور خدا را مراعات کنید، و حرف‌هایم را جدی بگیرید.

فارهین را راغب چنین معنا کرده است: الفره: بالفتح فالكسر صفة مشبهة، الأشر، و قوله تعالى: «وَتَنْحِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ» أي حاذقين و قيل: معناه أشرين. دو معنا برای فاره آمده است: اول استادانه و ماهرانه، دوم از روی هوی و هوس کاری انجام دادن. روشن است که هر دو معنا در آیه قابل تطبیق است. برای ترجیح یکی از دو معنا یا باید دقت بیشتری در کتب لغت داشت، تا اصل واژه معلوم گردد، یا از سیاق مدد جست. مقایس چنین معنا کرده است: تدلّ علی أشر و حذق. صحاح اصل فاره را الحاذق بالشیء معنا کرده است، و فره بالكسر را به معنای أشر و بطر دانسته است.

به نظر حقیر ریشه‌ی اصلی روشن نیست، و سیاق کریمه نیز هر دو معنا را برمی‌تابد، اما با توجه به فراز قبلی در آیه‌ی ۱۲۸ (أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ) أشر و بطر ترجیح معنایی دارد. مراد چنین می‌شود که اینان از دل کوه، با سختی بسیار خانه‌هایی را می‌ساختند، در این سازه‌ها هیچ مقصود عقلانی نداشتند، تنها از روی میل و هوس چنین می‌کردند. می‌خواستند خود و قدرتشان را نشان دهند.

وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ۱۵۱ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ ۱۵۲

(ملکی، نقل به مضمون:) و از سبک زندگی اشراف اسراف کار تقلید نکنید. همانان که در زمین فساد می‌کنند، و خیری ندارند.

جناب ملکی ترجمه‌ی خوبی از این کریمه دارند، گاه ترجمه چنان است که ما را از تفسیر بی‌نیاز می‌کند. ترجمه‌ی تحت‌اللفظی این است: از دستور اهل اسراف اطاعت نکنید. معنا همان‌طور که در ترجمه‌ی آقای ملکی آمد، این است که دنیاپرستان روش زندگی دارند که آن‌ها را از حقیقت دور کرده است. اینان در زندگی فساد می‌کنند، و هیچ فایده و خیری برای دیگران ندارند؛ شما در زندگی آن‌ها بیندیشید و خود را شبیه آن‌ها نکنید. درست است که ظاهر زندگی اینان جذاب است، اما بطن زندگیشان ناگوار است. مرحوم علامه نیز اشاره‌ای به معنایی که عرض کردیم دارند، فرمایش ایشان نشان می‌دهد که در فهم کریمه به بیراهه نرفته‌ایم. عبارت ایشان را از تفسیر المیزان نقل می‌کنم:

الظاهر أن المراد بالأمر ما يقابل النهي بقريئة النهي عن طاعته وإن جوز بعضهم كون الأمر بمعنى الشآن و عليه يكون المراد بطاعة أمرهم تقليد العامة و اتباعهم لهم في أعمالهم و سلوكهم السبل التي يستحبون لهم سلوكها.

مرحوم علامه ذیل این کریمه بحث نفیسی درباره‌ی نتیجه‌ی انحراف انسان دارند، این بحث را نیز نقل کرده، تا برای اهل دقت توشه‌ای باشد:

و ذلك أن الكون على ما بين أجزائه من التضاد و التزاحم مؤلف تأليفا خاصا يتلاءم معه أجزاءه بعضها مع بعض في النتائج و الآثار كالأمر في كفتي الميزان فإنهما على اضطرابها و اختلافها الشديد بالارتفاع و الانخفاض متوافقتان في تعيين وزن المتاع الموزون و هو الغاية و العالم الإنساني الذي هو جزء من الكون كذلك ثم الفرد من الإنسان بما له من القوى و الأدوات المختلفة المتضادة مفطور على تعديل أفعاله و أعماله بحيث تنال كل قوة من قواه حظها المقدر لها و قد جهز بعقل يميز بين الخير و الشر و يعطي كل ذي حق حقه.

فالكون يسير بالنظام الجاري فيه إلى غايات صالحة مقصودة و هو بما بين أجزائه من الارتباط التام يخط لكل من أجزائه سبيلا خاصا يسير فيها بأعمال خاصة من غير أن يميل عن حاق وسطها إلى يمين أو يسار أو ينحرف بإفراط أو تفريط فإن في الميل و الانحراف إفسادا للنظام المرسوم، و يتبعه إفساد غايته و غاية الكل، و من الضروري أن خروج بعض الأجزاء عن خطه المخطوط له و إفساد النظم المفروض له و لغيره يستعقب منازعة بقية الأجزاء له فإن استطاعت أن تقيمه و ترده إلى وسط الاعتدال فهو و إلا أفنته و عفت آثاره حفظا لصلاح الكون و استبقاء لقوامه.

و الإنسان الذي هو أحد أجزاء الكون غير مستثنى من هذه الكلية فإن جرى على ما يهديه إليه الفطرة فاز بالسعادة المقدره له و إن تعدى حدود فطرته و أفسد في الأرض أخذه الله سبحانه بالسنين و المثلات و أنواع النكال و النعمة لعله يرجع إلى الصلاح و السداد قال تعالى: «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»: الروم: ٤١. و إن أقاموا مع ذلك على الفساد لرسوخه في نفوسهم أخذهم الله بعذاب الاستئصال و طهر الأرض من قذارة فسادهم قال تعالى: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»: الأعراف: ٩٦. و قال: «وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَ أَهْلِهَا مُصَلِحُونَ»: هود: ١١٧، و قال: «أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»: الأنبياء: ١٠٥، و ذلك أنهم إذا صلحوا صلحت أعمالهم و إذا صلحت أعمالهم وافقت النظام العام و صلحت بها الأرض لحياتهم الأرضية.

فقد تبين بما مر أولا أن حقيقة دعوة النبوة هي إصلاح الحياة الإنسانية الأرضية قال تعالى: حكاية عن شعيب: «إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ»: هود: ٨٨.

و ثانيا: أن قوله: «وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ» إلخ، على سذاجة بيانه معتمد على حجة برهانية. و لعل في قوله: «وَلَا يُصَلِحُونَ» بعد قوله: «الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» إشارة إلى أنه كان المتوقع منهم بما أنهم بشر ذوو فطرة إنسانية أن يصلحوا في الأرض لكنهم انحرفوا عن الفطرة و بدلوا الإصلاح إفسادا.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ ١٥٣ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ١٥٤

گفتند: بی تردید تو از افسون‌شدگانی! تو جز بشری همانند ما نیستی، اگر راست می‌گویی نشانه‌ای بیاور.

پاسخ نمود به صالح پاسخی تکراری در طول تاریخ بود. وقتی در برابر سخنان پیامبران که کلامی فطری بود بی‌جواب می‌ماندند، زبان به تهمت می‌گشودند. گفتند: تو قطعاً سحر و جادو شده‌ای! یعنی این حرف‌ها که می‌زنی نمی‌تواند از خودت یا وحی باشد، بلکه تو تحت سیطره‌ی افسونی دائم بوده‌ای که حال و روزت چنین است! تو نیز بشری مانند ما هستی، اگر کلامت راست است، نشانه و آیه‌ای برای ما بیاور، شاید به تو باور پیدا کردیم.

قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ١٥٥ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ١٥٦ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ ١٥٧

(صالح) گفت: این ماده شتری است، و سهم آبی دارد، هم‌چنان که شما نیز در روزهای معین سهم دارید. به آن آسیبی نرسانید، که عذاب روزی سترگ شما را فرو خواهد گرفت. اما آن را پی کردند، و بعد پشیمان شدند.

ابتلاء قوم ثمود شتری در میان آن‌ها بود. وجود این ناقه همان آیه‌ای بود که ثمود از صالح درخواست کردند. در سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ٧٣ آمد: وَإِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَذِهِ نَاقَةٌ لِلَّهِ لَكُمْ آيَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ أَلِيمٍ. صالح به ایشان گفت: این ماده شتر را به حال خود بگذارید؛ همان‌طور که شما سهمی از آب دارید، او هم در زمان‌های مشخص سهمی از آب دارد، متعرض او نشوید. این شتر از دل کوه برون آمد، به همین جهت آیه و نشانه‌ای بود که ثمود طلب کرده بودند. صالح آب را میان این شتر و قومش قسمت کرد. این امر بر ثمود سنگین آمد، با هم مشورت کردند و تصمیم بر کشتن شتر گرفتند.

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۵۸ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۵۹

در نتیجه عذاب آنان را فرا گرفت، بی گمان در این (داستان) آیه‌ای است، و بیشترشان مؤمن نبودند. پروردگارت تنها اوست که باعزت و بسیار مهربان است.

شرح این آیات در فرازهای گذشته بیان گردید.

آیات ۱۶۰ تا ۱۷۵:

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ ۱۶۰ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۶۱ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۱۶۲ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا ۱۶۳ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۶۴

(قوم) لوط (نیز) پیامبران را تکذیب کردند. هنگامی که برادرشان لوط به آنان گفت: آیا پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس ادبِ حضورِ خدا را مراعات کنید، و حرف‌هایم را جدی بگیرید. از شما برای کاری که می‌کنم هیچ مزدی نمی‌خواهم، اجر من تنها بر عهده‌ی پروردگار هستی است.

داستان پیامبر بعدی داستان لوط است. کلام همان است که در انبیاء قبلی بیان شد. لوط آن‌ها را به پرهیزگاری دعوت کرد. خود را پیامبری امین معرفی کرد. از ایشان خواست که به حرف‌هایش گوش دهند، و در آن تفکر کنند. و شبهه‌ای که ممکن بود در اذهان آن‌ها شکل بگیرد را رفع کرد. شبهه این بود که او در قبال سخنانش چشم‌داشت مالی دارد.

أَتَاتُونَ الدُّكَرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ ۱۶۵ وَ تَدْرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ ۱۶۶

از میان مردم جهان، با مردان می‌آمیزید؟! و همسرانتان که خدا برای شما آفریده را رها کرده‌اید! آری شما جماعتی متجاوزید (زیاده‌خواهید).

همان‌طور که مشهور است و همه می‌دانیم قوم لوط مبتلا به لواط بودند. زنان را یک‌سره رها کرده بودند، و با مردان آمیزش می‌کردند. خداوند می‌فرماید: مرد و زن برای هم خلق شده‌اند، تا ازدواج شکل بگیرد، محبت جریان پیدا کند، و نسل ادامه یابد. اما اینان خلاف مسیرِ خلقت گام برداشتند. این کار از روی خلق و طبیعت نیست، بلکه میل به تنوع و زیاده‌خواهی است.

ذکران جمع ذکر به معنای مردان است. مراد از عالمین گروه مردم است. مراد از عادون تجاوز و عبور از حد متعارف است.

قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهَ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَخْرُجِينَ ۱۶۷

گفتند: لوط اگر از این سخنان دست‌برنداری، تو را بیرون می‌اندازیم.

روشن است که وقتی کسی اسیر شهوت باشد، به هیچ وجه نمی‌تواند سخنِ عاقلانه را گوش دهد. بنابراین در پاسخ گفتند: ما که به سخنان تو وقعی نمی‌نهییم، اما همین گفتنت هم ما را آزار می‌دهد، اگر دست از حرف زدن نکشی تو را از دیارمان اخراج و تبعید می‌کنیم، تا دیگر صدایت را نشنویم.

قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ ۱۶۸

(لوط) گفت: من از کرده‌ی شما بیزارم.

لوط پاسخ آن‌ها را نداد، تنها اعلام انزجار از عملِ ناشایست آن‌ها کرد. قالین به معنای مبغض است.

رَبِّ نَجِّي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ۱۶۹

پروردگارا من و نزدیکانم را از آنچه اینان می‌کنند برهان.

لوط که دید کلامش هیچ اثری در آن‌ها ندارد، نجات مؤمنین را از خداوند طلب کرد. نجات از اعمال ناشایست قومش را از خداوند خواست.

فَنَجِّيْنَاهُ وَ أَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۱۷۰ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ۱۷۱ ثُمَّ دَمَرْنَا الْأَخْرِينَ ۱۷۲ وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطْرًا فَسَاءَ مَطْرُ الْمُنْذَرِينَ ۱۷۳

چنین شد که او و همه‌ی نزدیکانش را نجات دادیم. مگر پیرزنی که در میان آن‌ها ماند (ریاعی). سپس ماندگان را هلاک کردیم. بر آنان بارانی بارانندیم، بد بارانی بود، بارانِ بیم‌داده‌شدگان.

در نهایت به واسطه‌ی بارانی که بر آن‌ها باریدن گرفت هلاک شدند. تنها لوط و اهلش را نجات دادیم. مراد از اهل تنها خویشان لوط نیست، بلکه همه‌ی کسانی است که به او ایمان آورده بودند، به واسطه‌ی همین ایمان، اهل او بودند. از میان نزدیکان لوط همسرش که زنی مسن بود ایمان نیاورد و در میان قوم باقی ماند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۷۴ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۷۵

بی‌گمان در این (داستان) آیه‌ای است، و بیشترشان مؤمن نبودند. پروردگارت تنها اوست که باعزت و بسیار مهربان است.

آیات ۱۷۶ تا ۱۹۱:

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۱۷۶ إِذْ قَالَ لَهُمُ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۷۷ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۱۷۸ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ۱۷۹ وَ
مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۸۰

اصحاب آیکه (نیز) پیامبران را تکذیب کردند. هنگامی که شعیب به آنان گفت: آیا پروا نمی‌کنید؟ من برای شما پیامبری امینم. پس ادب حضور خدا را مراعات کنید، و حرف‌هایم را جدی بگیرید. از شما برای کاری که می‌کنم هیچ مزدی نمی‌خواهم، اجر من تنها بر عهده‌ی پروردگار هستی است.

آخرین داستان پیامبری که در این سوره تعریف می‌شود، داستان شعیب است. اصحاب آیکه قوم شعیب بودند. مرحوم علامه می‌گوید: آیکه بیشه‌ای بوده که درختان بسیار داشته است. برخی نیز آن را جنگلی در اطراف یمن دانسته‌اند که قوم شعیب در آن زندگی می‌کردند. ایشان سرّ این که گفته نشد: أُخُوهُمْ را این دانسته‌اند که شعیب از این مردمان نبود، و به سوی آن‌ها مبعوث شده بود؛ بر خلاف انبیاء پیشین که از میان قومشان بودند. شعیب اهل مدین بود، چنان‌که در سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۸۵ آمد: وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ.

أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ ۱۸۱ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ۱۸۲ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي
الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۱۸۳

پیمانہ را تمام دهید و از کم فروشان نباشید. و با ترازوی درست وزن کنید. و از اجناس مردم مکاهید، و روی زمین فساد
و تباهی نکنید.

آن‌ها مرتکب کم‌فروشی بودند. این رذیله در آنان نهادینه شده بود، و مقبولیت عمومی داشت. کم‌فروشی در میان همه‌ی
اقوام بوده، اما در میان آن‌ها شیوع فراوان داشت.

کیل ابزاری است که با آن وزن می‌کنند؛ به طور عام‌تر مقیاس حجم است. پیمانہ معادل فارسی خوبی است.

بخس به معنای نقص و منع است. یعنی وزن را نگاهید و حقوق مردم را ناقص ادا نکنید.

قسطاس به معنای میزان و ترازو است. دقت بیشتر در واژه این است که ترکیب قسط به معنای انصاف، و طاس به معنای
کفه‌ی ترازو است.

با معانی واژگان که بیان گردید، معنای کریمه روشن است. مراد شعیب این بود که اجناس را به درستی وزن کنید، و
کم‌فروشی نکنید. با تغییراتی که در ترازو انجام می‌دهید، حقوق مردم را ضایع می‌کنید. کار شما در واقع شیوع فساد و
تباهی روی زمین است.

وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْأُولَىٰ ۱۸۴

و از آن‌که شما و مردمان پیشین را آفرید پروا کنید.

الْجِبِلَّةُ یعنی الخليفة و الأمم الماضین. یعنی خدایی را باور داشته و از او پروا کنید، که هم شما را خلق کرد، هم انسان‌های
پیش از شما را.

قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ ۱۸۵ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نُنظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ۱۸۶

گفتند: بی تردید تو از افسون‌شدگانی! و تو جز بشری مانند ما نیستی، بی گمان تو را از دروغ‌گویان می‌دانیم.

پاسخ قوم شعیب، همان پاسخی است که همه‌ی امت‌های پیامبران گفتند. وقتی در کلام سخنی برای پاسخ نداشتند، زبان به تهمت می‌گشودند. گفتند: تو شعیب قطعاً سحر شده‌ای! تو نیز انسانی عادی مانند ما هستی، چرا باید سخنانت را جدی بگیریم؟! از نظر ما بی تردید تو دروغ‌گو هستی.

فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۸۷

حال اگر راست می‌گویی پاره‌هایی از آسمان بر ما فرود آر.

كِسْفًا يَعْنِي قِطْعًا مِنَ الْعَذَابِ. حال دیگر بس است، اگر راست می‌گویی عذاب را بر ما نازل کن.

قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ۱۸۸

(شعیب) گفت: پروردگارم به آنچه می‌کنید آگاه‌تر است.

شعیب غرق در تواضع و خشوع بود. در پاسخشان گفت: من که نمی‌دانم شما اکنون مستحقّ عذاب هستید یا نه. این که فعل شما مستوجب عذاب الهی باشد را تنها خدا می‌داند.

فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۸۹

بدین ترتیب او را تکذیب کردند، آن‌گاه در روزی مملو از ابرهای تیره، عذاب آنان را فرا گرفت، آن عذابِ روزی سترگ بود.

الظُّلَّةُ یعنی ابرهایی که سایه‌ی متراکم دارند. اینان به کلی شعیب را تکذیب کردند. و در نهایت گرفتار ابرهای متراکم و سیاه شدند، که بارانی سهمگین داشت.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۹۰ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۹۱

بی‌گمان در این (داستان) آیه‌ای است، و بیشترشان مؤمن نبودند. پروردگارت تنها اوست که باعزت و بسیار مهربان است.

آیات ۱۹۲ تا انتهای سوره:

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۹۲

بی‌گمان این قرآن نازل شده‌ی پروردگار هستی است.

سوره‌ی شعراء سیاق بسیار منظمی دارد. ابتدای سوره آیات ۱ تا ۹ مقدمه، و پایان سوره آیات ۱۹۲ تا ۲۲۷ مؤخره‌ی سوره است. میان آن داستان پیامبران با سیاقی یکسان تعریف شده است. ابتدا با قرآن آغاز شد: تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ و انتها نیز با قرآن خاتمه پیدا می‌کند.

در باب تنزیل و انزال سخن بسیار گفته شده است. گفته‌اند تنزیل چون باب تفعیل است، مفید تدریج است؛ و انزال چون باب افعال است، مفید دفعی و یک‌باره بودن است. گرچه مطلب نادرستی نیست، اما در واقع هر دو به یک معنا است. مگر این‌که از سیاق کلام لحاظ دفعی و تدریجی استفاده شود. دیگر این‌که نزول غالباً در انتقال از عالی به سافل به کار برده می‌شود.

خوب است دقت مضاعفی در این واژه که درباره‌ی قرآن به کار رفته است داشته باشیم. بالا و پایین تنها لحاظ اعتباری دارد، و در تکوین بی‌معناست. بنابراین باید معنای دیگری داشته باشد. به نظر می‌رسد معنای انزال خروج از عالم غیب به شهادت باشد. معنایی مطلق، کلی، و عمیق در قالب و کالبد لفظ درآید. توجه کنیم که انزال علو به سافل متناسب با موضوع است. در باران نزول گفته می‌شود، چرا که موضوع آن اقتضای بالا به پایین دارد. اما در بسیاری از موارد اقتضایی دیگر دارد. در قرآن با همین لحاظی که عرض شد بارها نزول به کار رفته است، به برخی موارد توجه کنیم:

۱. يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَرِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكُمْ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَكَّرُونَ (سوره اعراف، آیه ۲۶)

۲. خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ أَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقْكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَآَنِي تُصِرُّونَ (سوره زمر، آیه ۶)

۳. وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (سوره حجر، آیه ۲۱)

می‌بینیم که انزال در استعمالِ قرآن، به اقتضای موضوع است. وقتی گفته می‌شود لباسی برای تو آدم نازل کردیم، منظور این نیست که از عرش برایت لباس فرستادیم! بلکه مراد این است که دانشی به تو عطا کردیم که بتوانی به واسطه‌ی آن برای خود پوششی ایجاد کنی. بنابراین در نزول قرآن نیز باید به اقتضای موضوع انزال را معنا کرد. همان‌طور که عرض شد، و اکنون دقیق‌تر بیان شد، مراد قابل فهم عمومی شدن معارف والای قرآن است. یکی از مصادیق آن کالبد لفظ پیدا کردن معنا است.

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۱۹۳ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ ۱۹۴ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ۱۹۵

که روح‌الامین آن را بر قلب تو به زبان عربی روشن نازل کرد، تا از بیم‌دهندگان باشی.

روشن است که مراد از روح‌الامین جبرائیل سلام‌الله‌علیه است. ضمیر هاء در نَزَلَ بِهِ، به قرآن بر می‌گردد. بقاء در نَزَلَ بِهِ مفید تعدیه است. بنابراین معنا می‌شود: روح‌الامین قرآن را نازل کرد.

مراد از قَلْبِكَ روح و جان پیامبر است. در نزول، قول مشهور میان مسلمانان این است که جبرائیل عین الفاظ قرآن کریم را بر جان پیامبر القاء می‌کرد، و پیامبر آن را برای همه می‌خواندند. القاء وحی برای ما قابل درک نیست، اما شعباتی از آن را در طول حیات درک می‌کنیم. فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا برای همه‌ی مردم است، و برای همگان قابل درک است. همان است که گاه می‌بینیم امری در جانمان قوت می‌گیرد، و بسیار محکم و قطعی است. انسان هرچه لطیف‌تر و کم‌تعلق‌تر گردد، دریافت و وضوح آن را بهتر می‌یابد. پیامبر صاف و زلال است، و هرآنچه بر قلب مبارکش وارد می‌شود را درک می‌کند. غیر از قول مشهور نظرات دیگری نیز درباره‌ی نحوه‌ی نزول قرآن وجود دارد، که بحثی مبسوط و خارج از حوصله‌ی این نوشتار است.

قرآن با زبان عربی روشن نازل شد، و پیامبر به همان نحو آن را برای مردم تلاوت می‌کرد. مطلب مهمی است که در آیات دیگری با همین الفاظ، و الفاظ مشابه آمده است. مراد این است که ظاهر قرآن کاملاً روشن و واضح است، البته

برای کسانی که با زبان عربی آشنایی داشته باشند. ظاهر قرآن هیچ ابهامی ندارد. آری باطن قرآن عمیق و انبیک است، و هرچه بیشتر در آن غوطه‌ور شویم، عمق بیشتر می‌یابد.

موانعی بر فهم قرآن سدّ راه انسان است، خوب است به اقتضای بحث اشاره‌ای به موانع استفاده از قرآن بپردازیم:

اول: ندانستن زبان عربی، خصوصاً برای ما فارسی‌زبانان. کسی که بخواهد با قرآن انس داشته باشد، گریزی از دانشِ حداقلی زبان عربی ندارد. مانع دیگر که ذیل مانع اول است، ناآشنا بودن ابتدایی با ادبیات قرآن است. فضای قرآن مانند هر نوشته‌ی دیگری باید برای انسان گشوده گردد. شما دیگر کتب عمیق را هم بخواهید بدانید، باید مدتی را با آن مأنوس باشید. برای مثال اگر بخواهید مثنوی بخوانید، در ابتدا بسیار سنگین خواهد آمد، اما اگر ادامه دادید و خسته نشدید، به تدریج با فضای کتاب آشنا می‌شوید. قرآن نیز در این زمینه با دیگر متن‌ها تفاوتی ندارد. درست است که قرآن کتاب علمی یا فلسفی نیست، تا ممارست در فهم بخواهد، اما کتابی است ناآشنا در ابتدا برای ما. به همین جهت نیازمند زمان و حوصله است.

دوم: پیش‌فرض‌های ذهنی، محبوس شدن در باورهای پیشینی سدّ راه جدّی در درک قرآن کریم است. انسان باید تا حدّ امکان با ذهن و قلبی صاف با قرآن مواجه شود. البته که این امر به طور مطلق ممکن نیست، اما برخی از باورها مانع فهم است. از آن‌ها باید دست شست.

سوم: تعلّقات کثیر به مادّه و اعتباریات است. وابستگی شدید به امور مادی و اعتباری مانعی جدّی در مسیر فهم است. چهارم: آلودگی به امّهات رذائل است. همه‌ی ما گرفتار رذائل بی‌شماری هستیم که باید در محضر قرآن با استمرار از میان برود؛ اما امّهاتی هست که به صورت پیشینی فهم را می‌بندد، مانند غضب شدید، شهوت افسارگسیخته، و ...

پنجم: درد داشتن است، انسانِ دردمند در پی شفاست. عموم انسان‌ها درد ندارند، باورشان از روی عادت، تقلید و مانند آن است. روشن است کسی که درد ندارد، قرآن هم که بخواند، یا می‌خواهد دانشش افزون گردد، یا ثواب کسب کند! در این کریمه دقت کنیم: وَنُنزِلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (اسراء، آیه ۶۲). قرآن شفای جانِ دردمند است. آن‌که درد دارد، قرآن را در آغوش می‌گیرد. دردمند می‌داند قرآن زنده‌ای است که آب حیات است. به زعم حقیر امر پنجم از همه‌ی امور اهمّیت بیشتری دارد.

توضیحاتی که عرض شد از این جهت بود که بر خلاف نصّ قرآن کریم امروز باور بسیار مردم این است که قرآن ساده نیست، و نمی‌توان به تنهایی به دل آن زد. این باور مهم‌ترین متن هستی از ازل تا ابد را از انسان می‌گیرد، و چه خسرانی بیش از این قابل تصور است.

وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ۱۹۶

و (وصف) آن در کتاب‌های پیشینیان آمده است.

زبر جمع زبور به معنای کتاب است. ضمیر **إِنَّهُ** به قرآن برمی‌گردد. مراد از **الْأَوَّلِينَ** پیامبران گذشته است. بنابراین معنا چنین می‌شود: خیر قرآن در کتب پیامبران گذشته آمده است.

أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ۱۹۷

آیا این نشانه‌ای برای ایشان نیست، (نشانه‌ای) که عالمان بنی‌اسرائیل از آن آگاهند؟

بزرگان بنی‌اسرائیل مردم را به آمدن پیامبر و قرآن، خبر داده بودند. حتی عالمان یهود بشارت به این امر داده بودند. چنان‌که در سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۸۹ آمد: **وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ**

خداوند می‌فرماید: این نشانه و دلیل روشنی بر حقانیت قرآن کریم نیست؟ این‌که در کتاب‌های بنی‌اسرائیل به صراحت از قرآن یاد شده است، و بزرگان ایشان به شما بشارت داده‌اند؟

وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ ۙ ۱۹۸ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ ۙ ۱۹۹

اگر قرآن را بر برخی از اعجمیان (در یک واژه قابل ترجمه نیست) نازل می‌کردیم، و او قرآن را بر ایشان می‌خواند، هرگز به آن ایمان نمی‌آوردند.

به مناسبت این کریمه خوب است اندکی در واژه‌ی اعجم دقت داشته باشیم. ریشه عجم یا عجمه است. در کتاب مصباح آمده است: لُكْنَةُ و عدم فصاحة. در مفردات راغب چنین آمد: العجمة خلاف الإبانة و الإعجام الإبهام. در کتاب شریف التحقيق چنین معنا شد: هو عقدة في ابهام. و من مصاديقه: الكنة في اللسان. این واژه در سه آیه آمده است، همین آیه در سوره‌ی شعراء و این دو آیه:

۱. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۰۳: وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ.
۲. سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۴۴: وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ء أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَ شِفَاءً وَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ.

مرحوم مصطفوی می‌فرماید این آیات دلالت بر اموری دارد:

اول عجمه در این آیات دلالت بر ابهام با تعقد است، نه به معنای زبان غیر عربی. مراد از فُصِّلَتْ آیاتُهُ نیز افصاح و تبیین و تفصیل است، نه زبان عربی.

دوم خداوند به این که قرآن را غیر مبین می‌دانستند با فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى پاسخ داد. این امر اشاره دارد به تعقد و ابهام در قلوب این‌ها، نه از جهت عجمه‌ای که ادعا می‌کردند.

سوم این که فرمود: إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ ناظر بر معانی، ارشاد، اخلاقیات و ... است که کتب پیشین آسمانی در آن وحدت داشتند، و از آن جهت که اعراب با آن معارف مأنوس نبودند، می‌گفتند کسی غیر از اعراب این معارف را به او یاد داده است.

چهارم این که فرمود: **لَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ** اشاره به این دارد که توجّه اینان تنها به ظواهر بود و تعصّب بسیاری در عربیت داشتند. تا آن جا که اگر بر غیر عرب فصیح نازل می شد هرگز ایمان نمی آوردند. این کمال تعصّب و تعقّد اینان بود.

ملاحظه می شود که جامع ترین معنا را مرحوم مصطفوی دارند: ابهام همراه با پیچیدگی. مراجعه به کتب لغت نشان می دهد که عجم به هیچ وجه به معنای زبانی مستقل نیست. چه رسد به زبان غیر عربی. از آن جهت که اعراب در زبان و قومیشان تعصّب بسیاری داشتند، غیر از عرب زبانان را عجمی می گفتند. این نام گذاری در واقع همراه با تعبیر بود. استعمال در فارسی زبانان هم از همین جهت است. بنابراین مراد زبان مصطلح نیست. بلکه در استعمالات قرآنی نظر بر واژه است. قرآن به زبانی فصیح خالی از هرگونه پیچیدگی اولاً و ابهام ثانیاً نازل شده است. امّا در سوره‌ی شعراء عجم در اخصّ معنا استعمال شده است. در این جا مراد غیر عرب زبانان است. چرا که آمد: **فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ**؛ اگر قرآن بر غیر عرب زبان نازل می شد و او قرآن را برای اعراب می خواند، به جهت تعصّب بسیاری که در آنها بود هرگز به قرآن گوش نداده و ایمان نمی آوردند. در دو آیه‌ی دیگر لحاظ اصل واژه صورت گرفته است، مرحوم مصطفوی به نیکویی نکاتی را بیان کردند، ان شاء الله در ذیل آیات توضیحات بیشتری عرض خواهد شد.

كَذَلِكَ سَلَكَنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ۲۰۰ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ۲۰۱ فَيَأْتِيهِمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۲۰۲

این چنین قرآن را در دل‌های مجرمان راه دهیم. تا (زمانی که) عذابی دردناک را ببینند باور نخواهند کرد. ناگهان در حالی که بی‌خبرند، به آنان رسد.

این آیه را باید ذیل دو آیه‌ی گذشته معنا کرد. یعنی قرآن را با زبانی گویا و فصیح نازل کردیم، تا در جان‌های کفار، مشرکین، و بت‌پرستان نیز نفوذ کند. البته که نفوذ به معنای باور نیست. اگر به زبان عربی مبین نبود اصلاً به آیات گوش نمی‌کردند. روشن است که عده‌ای از آن‌ها ایمان آوردند، و عده‌ای تا عذاب قطعی و دردناک را مشاهده نکنند، حقایق قرآن را باور نخواهند کرد. این عذابی است که ناگهان سراغشان آید، در حالی که بی‌خبرند و مشغول امور بیهوده‌ی خودشان هستند!

فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ۲۰۳ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ ۲۰۴

آن‌گاه گویند: آیا مهلت خواهیم یافت؟ آیا عذاب ما را به شتاب می‌جویند؟

وقتی مجرمان متوجه حال ناگوار خود می‌شوند، تمنای فرصتی دوباره پیدا می‌کنند. راه فراری که بارها در قرآن به آن اشاره شده است. تلاش می‌کنند تا راهی پیدا کنند و از عذابی که به زعمشان سرعت یافته است رها شوند.

أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ ۲۰۵ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ۲۰۶ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ ۲۰۷

اگر سالیانی ایشان را برخوردار سازیم، و سپس آنچه وعده داده می‌شدند سراغشان آید، آنچه از آن بهره‌مند بودند، به کارشان نمی‌آید.

این آیات پاسخ مجرمان است. اگر فرصت دوباره‌ای نیز پیدا می‌کردند، باز هم همان مسیر را می‌پیمودند. چرا که آنان از خود و رفتار و اعمالشان پشیمان نیستند. بنابراین اگر سالیانی فرصت می‌داشتند، و سپس به آنچه وعده داده شده بودند می‌رسیدند، باز هم همان بودند که اکنون هستند.

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ ۲۰۸ ذِكْرَىٰ وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ ۲۰۹

هیچ آبادی را نابود نکردیم، مگر این‌که برای آن‌ها هشداردهندگانی بود. تا پندی باشد، و ما هیچ‌گاه ستمکار نبوده‌ایم.

آری هیچ عذابی بر قومی نیامد مگر این‌که پیش از آن اتمام حجت شده بود. منذرانی از درون و برون برای انسان‌ها در طول حیات محقق است، تا شاید عبرت و پندی برای انسان باشد، اما انسان نمی‌خواهد دست از خود بکشد. به آنچه دارد خوش است، و طالب حقیقت نیست. ما هیچ‌گاه ذره‌ای ستم در حق انسان روا نداشته‌ایم؛ آنچه امروز بر سر انسان می‌آید، تنها ناشی از خواست خودش است. خود انسان است که نمی‌خواهد از اوهام و امیال بی‌پایان دست بکشد.

وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ۚ ۲۱۰ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ۚ ۲۱۱ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعُزُولُونَ ۚ ۲۱۲

و قرآن را شیاطین نازل نکرده‌اند. نه سزاوار آنان است و نه توانش را دارند. چرا که آنان از شنیدن (وحی) محرومند.

از تهمت‌هایی که به پیامبر می‌زدند این بود که قرآن را شیاطین بر پیامبر می‌خوانند. در این آیات پاسخ این تهمت ناروا داده می‌شود. ابتدا نزول قرآن توسط شیاطین رد می‌شود: وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ؛ و سپس برهانش آورد می‌شود: وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ. در مجمع‌البیان معنای مَا يَنْبَغِي لَهُمْ چنین آمده است: معنی قول العرب: يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَفْعَلَ كَذَا أَنَّهُ يَطْلُبُ مِنْكَ فَعْلَهُ فِي مَقْتَضَى الْعَقْلِ مِنَ الْبَغْيَةِ الَّتِي هِيَ الطَّلَبُ؛ انتهى. بنابراین شیاطین قابلیت شنوایی و نزول وحی را ندارند. مرحوم علامه از واژه‌ی جبَلت استفاده می‌کند: فلا يناسب جبلتهم الشيطانية أن يلقوه إلى أحد. یعنی هم شاکله‌ی وجودیشان قابلیت دریافت و نزول وحی را ندارد، و هم به واسطه‌ی شرارت و فسادى که در آنان هست، امکان دریافت وحی را ندارند. هم اقتضای درونی وجود ندارد: مَا يَنْبَغِي لَهُمْ؛ و هم اقتضای عارضی و برون: مَا يَسْتَطِيعُونَ.

إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعُزُولُونَ: یعنی شیاطین از شنیدن وحی محروم و دورند. سوره‌ی صافات، آیات ۶ تا ۱۰ شرح این کریمه است: إِنَّا زَيْنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَحِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ، لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، دُحُورًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ، إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ ثَاقِبٌ.

فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ۚ ۲۱۳

حال با خدا اله دیگری را نخوان، که از عذاب‌شدگان خواهی بود.

این کریمه بیان حال وجود مبارک پیامبر اکرم است. او هیچ‌گاه غیر از خداوند اله دیگری را نخوانده است، و هیچ‌گاه از عذاب‌شدگان نخواهد بود. سیاق امر است، اما قرینه‌ی شأنی دلالت بر معنایی است که عرض شد.

وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۲۱۴

و خویشانِ نزدیکت را بیم ده. (ابلاغ را از خویشانِ نزدیکت آغاز کن)

مجمع‌البیان عشیره را چنین معنا کرده است: عشیره الرجل قرابتہ سموا بذلك لأنه يعاشرهم و هم يعاشرونه انتهى. مراد خویشان، خصوصاً نزدیکان است. پیامبر مطابق این کریمه موظف می‌شود تا پیام الهی را به خویشانِ نزدیکِ خود برساند. مرحله‌ی دوم رسالت او از این کریمه آغاز می‌گردد.

داستان انذار عشیره در روایات بسیاری به طور مفصل نقل شده است، روایتی کوتاه را در این باب نقل می‌کنیم، برای خوانش بیشتر این واقعه به مجامع روایی مراجعه بفرمایید.

عَنْ عَبْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَسَدِيِّ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ جَمَعَ النَّبِيُّ (ص) أَهْلَ بَيْتِهِ فَاجْتَمَعَ ثَلَاثُونَ فَأَكَلُوا وَ شَرِبُوا ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ لَهُمْ مَنْ يَضْمَنُ عَنِّي دِينِي وَ مَوَاعِيدِي وَ يَكُونُ خَلِيفَتِي وَ يَكُونُ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ فَقَالَ رَجُلٌ لَمْ يُسَمِّهِ شَرِيكُ يَا رَسُولَ اللَّهِ (ص) أَنْتَ كُنْتَ تَحِدُّ مَنْ يَقُومُ بِهَذَا قَالَ ثُمَّ قَالَ الْآخَرُ يَعْزِضُ ذَلِكَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ فَقَالَ عَلِيُّ (ع) أَنَا قَالَ أَنْتَ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۶۳۴ / بحار الأنوار ج ۳۸، ص ۱۴۶ / بحار الأنوار ج ۳۸، ص ۲۵۲ / العمدة ص ۸۶

عبد بن عبد الله اسدی نقل می‌کند: امام علی (ع) فرمود: هنگامی که آیه‌ی: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ نازل شد، پیامبر (ص) تمامی افراد خاندانش را جمع کرد، سی نفر نزد آن حضرت آمدند، آن حضرت سه بار از آنان پذیرایی نمود. سپس به آنها گفت: «چه کسی به جای من دین و وعده‌هایم را ضامن می‌گردد، و همراه من در بهشت قرار می‌گیرد، و جانشینم در بین اهل من می‌گردد؟» سپس فردی که شریک نامی از او نبرده به پا خاست و گفت: «ای رسول خدا (ص) تو فردی را که می‌خواستی پیدا کردی». و دیگری گفت: «این امر را بر اهل بیتش عرضه کرده است». سپس علی (ع) فرمود: «ای رسول خدا (ص) من قبول می‌کنم».

وَاحْفَظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۲۱۵ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرِيءٍ مِّمَّا تَعْمَلُونَ ۲۱۶

و بالِ مهرت را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند فرود آر (با مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بسیار فروتن و مهربان باش). و اگر از تو پیروی نکردند، بگو: از آن‌چه می‌کنید بیزارم.

استعاره‌ای زیبا در این کریمه بیان شده است. گشودن بال‌ها استعاره از تواضع، مهربانی، و رسیدگی دائمی است. خداوند به پیامبرش سفارش می‌کند که نسبت به مؤمنان که پیرو تو هستند چنین باش. در مقابل نسبت به آنان که معارف را جدی نگرفته، و مایل به استفاده‌ی روش مشرکانه‌ی خود در زندگی هستند، اعلام انزجار و بیزارگی کن. البته بیزارگی خود را از کرده‌ی آنان اعلام کن، نه از خودشان.

وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ۲۱۷

و بر عزیزِ بسیار مهربان توکل کن.

کارِ پیامبر توکل دائم بر خداوند متعال است. چه به او ایمان آورند، و چه مانند انذارِ عشیره به او باور پیدا نکنند. این‌که فرمود بر خداوند عزیز و رحیم توکل کن، از این جهت است که در پایانِ هر داستانِ این سوره آمد: **وَ إِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ**. پیامبر است که خداوند را در این دو وصف یافته است. چه بسا اوجِ ایمان نیز همین کریمه باشد. آیاتِ بسیاری در قرآن کریم اشاره‌ی به توکل دارد. ان‌شاءالله در آینده بحثِ مبسوطی درباره‌ی توکل خواهیم داشت.

الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ ۚ ۲۱۸ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ ۚ ۲۱۹ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۚ ۲۲۰

همو که چون برخیزی، تو را می‌نگرد. و حالت را میان ساجدان (نیز می‌نگرد). که تنها او شنوا و آگاه است.

توصیف خداوندی است که پیامبر بر او توکل دارد. خدایی که همواره تو را می‌بیند. وقتی برمی‌خیزی، می‌نشینی، و ... و خدایی که ناظر بر حالات تو است. هنگامی که در سجده هستی نیز تو را می‌نگرد. مصداقی از حالات پیامبر بیان شد: سجده و قیام؛ که می‌تواند متبادر در نماز ایشان باشد. اما مناط در همه‌ی آنات و حالات یکسان است، خدایی که در قیام و سجود ناظر است، در همه حال حاضر و ناظر است. جمع‌بندی دو آیه‌ی گذشته، کریمه‌ی ۲۲۰ است. چرایی حضور دائمی او در این است که او شنوا و آگاه مطلق است.

معنای حقیقی و عمیق توکل، در کوتاه‌ترین عبارات در این سه آیه بیان گردید.

هَلْ أَنْبَيْتُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ ۲۲۱ تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۲۲۲ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثُرُهُمْ كَاذِبُونَ ۲۲۳

آیا به شما خبر دهم که شیاطین بر چه کسانی فرود می‌آیند؟ بر هر دروغ‌گوی غرق در گناه. گوش فرا می‌دهند، اما بیشترشان دروغ‌گویند.

پس از این که در آیه‌ی ۲۱۰ نزول قرآن توسط شیاطین نفی شد: وَمَا تَنْزَلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ، در این آیات سوی دیگر موضوع بیان می‌گردد. خداوند متعال می‌فرماید: به شما بگویم که شیاطین بر چه کسانی فرود می‌آیند؟ به عبارت دیگر بر چه کسانی امکان القاء دارند. کسانی که دو خصوصیت دارند: افّاك و اثم. این دو واژه در مجمع‌البیان چنین معنا شده است: الأفاك الكذاب و أصل الإفك القلب و الأفاك الكثير القلب للخبر عن جهة الصدق إلى جهة الكذب، و الأثم الفاعل للقبیح يقال: أثم يَأْثِمُ إِثْمًا إِذَا ارْتَكَبَ الْقَبِيحَ وَ تَأْثَمَ إِذَا تَرَكَ الْإِثْمَ.

افّاك کسی است که دروغ‌گویی کارش شده است، نه این که گهگاه دروغ بگوید. دائماً حقیقت را با باطل آمیخته و وارونه می‌کند.

اثم کسی است که گناه بسیار می‌کند، اما نه گناه عادی، دائماً مرتکب قبائح می‌شود.

مراد از يُلْقُونَ السَّمْعَ این است که گوششان را تیز کرده‌اند، شاید بتوانند از اخبار غیبی چیزی بشنوند، و به واسطه‌ی آن انسان‌ها را فریفته گردانند. در آیاتی که از سوره‌ی صافات نقل شد، بیان گردید که شیاطین به واسطه‌ی منعی که شده‌اند، امکان شنوایی غیب را ندارند: حِفْظًا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ؛ و اگر بتوانند گاهی به طریقی راهی بیابند، با شهاب ثاقب دور خواهند شد. بنابراین اگر چیزی هم درک کنند، چون بسیار اندک است، ناچارند آن را با دروغ‌هایی کثرت داده، و به انسان‌ها القاء کنند، در نتیجه: أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ.

عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِي يَزِيدَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ هَلْ أَنْبَيْتُمْ عَلَى مَنْ تَنْزَلُ الشَّيَاطِينُ تَنْزَلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ قَالَ: هُمْ سَبْعَةُ الْمُغْبِرَةِ وَ بَيَانَ وَ صَائِدٍ وَ حَمَزَةَ بْنِ عِمَارَةَ الْبَرَبَرِيَّ وَ الْحَارِثُ الشَّامِيَّ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ وَ أَبُو الْخَطَّابِ.

تفسیر اهل بیت علیهم السلام ج ۱۰، ص ۶۴۸ / بحار الأنوار ج ۲۵، ص ۲۷۰ / الخصال ج ۲، ص ۴۰۲ / رجال الکشی ص ۲۹۰

وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۚ ۲۲۴ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ ۚ ۲۲۵ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ ۚ ۲۲۶

و شاعران را گمراهان پیروی می کنند. ندیده ای که در هر وادی ای سرگردانند؟! و چیزهایی می گویند که خود عمل نمی کنند.

این آیات پاسخ از تهمت دیگری است که به پیامبر می زدند. می گفتند: قرآن شعر است، و پیامبر شاعری زبردست! خداوند می فرماید: آنان که از شاعران خوششان می آید، و دنباله رو آن ها هستند، گمراهانند. غاوون از غیّ مقابل رشد است. کسی است که از مسیر خارج گشته، و گم شده باشد. بنای شعر بر تخیل، و واقع سازی امور خیالی است. عموماً کسانی که با شعر انس بسیار دارند، عقلشان ضعیف می گردد. چرا که دائماً در خیال و امور انتزاعی به سر می برند. گویا اینان در وادی های گوناگون سرگردانند! سخنانی می گویند، اما خود به حرف هایشان عمل نمی کنند. وقتی مبنا تخیل است، عمل کردن به خیالات ممکن نیست!

أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ می تواند اشاره به فنون و رموز شعری نیز باشد.

حال چگونه قرآن که سراسر دعوت به عقل و اندیشه است، می تواند شعر باشد؟ پیامبر اکرم که سراسر وجودشان حکمت بود، چگونه می تواند شاعر باشد؟!

ذمّ شعر و شاعری که در این آیات شده است، در واقع رفع تهمتی است که به پیامبر زده می شد، به همین جهت به جنبه ی منفی شعر که بر هیچ عاقلی پوشیده نیست، پرداخته شده است.

١. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جُمُهورٍ عَنْ غَيْرِهِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فِي قَوْلِهِ عَزَّوَجَلَّ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ قَالَ مَنْ رَأَيْتُمْ مِنْ الشُّعْرَاءِ يَتَّبِعِ إِنَّمَا عَنَى هَوْلَاءِ الْفُقَهَاءِ الَّذِينَ يُشْعِرُونَ قُلُوبَ النَّاسِ الْبَاطِلَ وَهُمْ الشُّعْرَاءُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٠، ص ٦٥٠ / مستدرک الوسائل ج ١٧، ص ٣١٠

٢. على بن ابراهيم والشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ قَالَ نَزَلَتْ فِي الَّذِينَ غَيَّرُوا دِينَ اللَّهِ وَخَالَفُوا أَمْرَ اللَّهِ، هَلْ رَأَيْتُمْ شَاعِرًا يَتَّبِعُهُ أَحَدٌ إِنَّمَا عَنَى بِذَلِكَ الَّذِينَ وَضَعُوا دِينًا بَارَأْتَهُمْ فَتَتَّبِعُهُمُ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ، وَ يُؤَكِّدُهُ قَوْلُهُ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ يَعْنِي يُنَاطِرُونَ بِالْأَبَاطِيلِ وَيُجَادِلُونَ بِالْحَجَجِ الْمُضِلَّةِ، وَ فِي كُلِّ مَذْهَبٍ يَذْهَبُونَ وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ بِرَدِّهِمْ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٠، ص ٦٥٠ / بحار الأنوار ج ٣١، ص ٥٧٨

٣. رَوَى الْعِيَّاشِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: نَعَمْ هُمْ قَوْمٌ تَعَلَّمُوا وَ تَفَقَّهُوا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا كَثِيرًا أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ أَيْ فِي كُلِّ فَنٍّ مِنَ الْكُذْبِ يَتَكَلَّمُونَ وَ فِي كُلِّ لَعْوٍ يَخُوضُونَ كَالْبَهَائِمِ عَلَى وَجْهِهِ فِي كُلِّ وَادٍ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٠، ص ٦٥٢

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ۲۲۷

مگر آنان که ایمان آوردند و کار نیک کردند، و خدا را بسیار یاد کنند، و پس از ستمی که دیدند داد می‌ستانند، و آنان که ستم ورزیده‌اند به زودی خواهند دانست به چه مکانی باز می‌گردند.

همان‌طور که عده‌ای از شاعران در مسیر گمراهی‌اند، عده‌ای نیز هستند که شعر آن‌ها را به حیرت و گمراهی نمی‌کشاند. این‌ها کسانی هستند که ایمان آورده‌اند، اعمالشان صالح است، خدا را بسیار یاد می‌کنند، و دادِ مظلومان را می‌ستانند.

انْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا می‌تواند به این معنا باشد که چون خود ستم‌کشیده‌اند، حالِ ستم‌دیدگان را می‌دانند، و آن‌ها را یاری می‌کنند. و هم‌چنین می‌تواند به این معنا باشد که چون به فنون شعر آشنایند، و می‌دانند که شعر می‌تواند ابزار خیر و همین‌طور شرّ باشد، از شعر برای کرامت انسانی بهره می‌برند.

سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ: منقلب یا اسم مکان است یا مصدر میمی؛ پایان سوره با این جمله است که ستمکاران به زودی می‌فهمند که به چه مکانی برگردانده خواهند شد. جایگاهی که خود آن را با مسیر زندگیشان تدارک دیدند.

عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مِنْ أَشَدِّ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى خَلْقِهِ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا ثُمَّ قَالَ لَا أَعْنِي سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ وَإِنْ كَانَ مِنْهُ وَلَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ فَإِنْ كَانَ طَاعَهُ عَمِلَ بِهَا وَإِنْ كَانَ مَعْصِيَهُ تَرَكَهَا.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٠، ص ٦٥٦ / الكافي ج ٢، ص ٨٠

عَنْ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) مَا ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُ بِشَيْءٍ هُوَ أَشَدُّ عَلَيْهِ مِنْ خِصَالٍ ثَلَاثٍ يُحْرَمُهَا قِيلَ وَ مَا هُنَّ قَالَ الْمُوَاسَاةُ فِي ذَاتِ يَدِهِ وَ الْإِنْصَافُ مِنْ نَفْسِهِ وَ ذِكْرُ اللَّهِ كَثِيرًا أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ لَكُمْ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَكِنْ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ لَهُ وَ ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا حَرَّمَ عَلَيْهِ.

تفسير اهل بيت عليهم السلام ج ١٠، ص ٦٥٨ / تحف العقول ص ٢٠٧

تمام شد به فضل بی پایان الهی در ماه مبارک رمضان سال ١٤٤٧، اسفند سال ١٤٠٤ شمسی. اللهم صل على محمد و آل محمد.